

کشکول خاطرات (جلد ۸۶)



ناصر کاوہ

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوہ



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوہ

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل‌های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... ((امام خامنه ای))

کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۸۶)

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلائی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول

مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدّس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود...» (امام خامنه‌ای)

شهدا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نمایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نمایش، بی ریا و بی نام و نشان حتماً برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟

شهدا دانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت (ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت (ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و

زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت (ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام

حسین(ع) رفت و امام حسین(ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی اش شد، می گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی تر و دریافتی تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، این ها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیبایی ها در دامنه ی وجودشان ساری و جاری شد...

سبک زندگی شهدا از این جهت که این ها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره ی اهل بیت(ع) و سیره ی معصومین(ع) از فرمول های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست... زندگی های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پابندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه ها برای دست یابی

به اهداف و ارزش های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می خواهند این افکار را ترویج دهند که هرکسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هرکسی می تواند مسیر

خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می گیرند و فرهنگ منحوس را می پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هر کسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره های بسیاری می برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل های معطروتیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن « کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۸۶) ، را شروع می کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَلَا تُسَبِّحُوا لِلْإِلهِ الْأَشْيَاءَ كَمَا تَسَبِّحُونَ لِلْإِنْسَانِ الْأَشْيَاءَ



امام خمینی (رحمة الله عليه)

بدخواهان ما گمان نکنند که جوانان ما از مردن از شهادت
باکی دارند! شهادت ارثی است که از اولیاء به ما می
رسد. آنهایی باید از مردن بترسند که بعد از مرگ، موت را فنا
می دانند. ما که بعد از موت را حیات بالا تر از این حیات می
دانیم، چه باک داریم؟



کتاب کسکول خاطرات — ناصر کاوه

بسم الله الرحمن الرحيم والله اعلم بالصواب



امام خامنه ای (مد ظله العالی)

آن عالم است که می تواند محتوای ذهن انسانی را تبدیل به چیزی کند که از این جسم، به اصطلاح رایج امروز، از این سخت افزار وجود بشری، یک انسان متعالی، یک انسان پیشرو و یک انسان فعال و پیشرو بسازد. یک عالم می تواند این کار را بکند



هفته
کتاب

کتاب کشکول خاطرات — ناشر کاوه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قسم به دستان بریده عمویت

منتقم کربلایا



۸۹۱۲
۹۸

کتاب کسکول خاطرات _ ناصر کاوه

اوایل بهمن بود، با هماهنگی انجام شده، مسئولیت یکی از تیمهای حفاظت حضرت امام(ره) به ما سپرده شد. گروه ما در روز دوازده بهمن در انتهای خیابان آزادی(منتهی به فرودگاه) به صورت مسلحانه مستقر شد. صحنه ورود خودرو امام را فراموش نمی کنم. ابراهیم پروانه وار به دور شمع وجودی حضرت امام می چرخید. بلافاصله پس از عبور اتومبیل امام، بچه ها را جمع کردیم. همراه ابراهیم به سمت بهشت زهرا رفتیم. امنیت درب اصلی بهشت زهرا از سمت جاده قم به ما سپرده شده بود. ابراهیم در کنار در ایستاده بود. اما دل و جاناش در بهشت زهرا بود. آنجا که حضرت امام مشغول سخنرانی بود. ابراهیم می گفت: صاحب این انقلاب آمد، ما مطیع ایشانیم. هرچه امام بگوید همان اجرا می شود. از آن روز به بعد ابراهیم خواب و خوراک نداشت.

در ایام دهه فجر چند روزی بود که هیچکس از ابراهیم خبری نداشت. تا اینکه روز بیستم بهمن دوباره او را دیدم. بلافاصله پرسیدم: کجایی ابرام جون؟ مادرت خیلی نگرانه. مکثی کرد و گفت: توی این چند روز، من و دوستم تلاش می کردیم تا مشخصات شهدایی که گمنام بودند را پیدا کنیم. چون کسی نبود به وضعیت شهدا در پزشکی قانونی رسیدگی کنه.

شب بیست و دوم بهمن بود. ابراهیم با چند تن از جوانان انقلابی برای تصرف کلانتری محل اقدام کردند. آن شب بعد از تصرف کلانتری ۱۴ با بچه ها مشغول گشت زنی در محل بودیم. صبح روز بعد خبر پیروزی انقلاب از رادیو سراسری پخش شد. ابراهیم چند روزی به همراه امیر به مدرسه رفاه می رفت. او جزء محافظین حضرت امام بود. بعد هم به زندان قصر رفت و مدت کوتاهی از محافظین زندان بود. در این مدت با بچه های کمیته در ماموریت‌هایشان همکاری داشت ولی رسماً وارد کمیته نشد... راوی: حاج حسین الله کرم

اوایل دوران دبیرستان بود که ابراهیم با ورزش باستانی آشنا شد. او شبها به زورخانه حاج حسن می رفت. حاج حسن توکل معروف به حاج حسن نجار، عارفی وارسته بود. او زورخانه ای نزدیک دبیرستان ابوریحان داشت. ابراهیم هم یکی از ورزشکاران این محیط ورزشی و معنوی شد. حاج حسن، ورزش را با یک یا چند آیه قرآن شروع می کرد. سپس حدیثی می گفتو ترجمه می کرد. بیشتر شبها، ابراهیم را می فرستاد وسط گود، او هم در یک دور ورزش، معمولاً یک سوره قرآن دعای توسل و یا اشعاری در مورد اهل بیت می خواند و به این ترتیب به مرشد هم کمک می کرد.

از جمله کارهای مهم در این مجموعه این بود که، هر زمان ورزش بچه ها به اذان مغرب می رسید، بچه ها ورزش را قطع می کردند و داخل همان گود زورخانه، پشت سر حاج حسن نماز جماعت می خواندند. به این ترتیب حاج حسن در آن اوضاع قبل از انقلاب درس ایمان و اخلاق را در کنار ورزش به جوان ها می آموخت.

بارها می دیدم ابراهیم، با بچه هایی که نه ظاهر مذهبی داشتند و نه به دنبال مسائل دینی بودند رفیق می شد. آنها را جذب ورزش می کرد و به مرور به مسجد و هیئت می کشاند. یکی از آنها خیلی از بقیه بدتر بود. همیشه از خوردن مشروب و کارهای خلافش می گفت.

اصلان چیزی از دین نمی دانست. نه نماز و نه روزه به هیچ چیز هم اهمیت نمی داد حتی می گفت: تا حالا هیچ جلسه مذهبی یا هیئت نرفته ام. به ابراهیم گفتم: آقا ابرام اینها کی هستند دنبال خودت می یاری! با تعجب پرسید: چطور چی شد؟

گفتم: دیشب این پسر دنبال شما وارد هیئت شد. بعد هم آمد و کنار من نشست. حاج آقا داشت صحبت می کرد. از مظلومیت امام حسین (ع) و کارهای یزید می گفت.

این پسر هم خیره خیره وبا عصبانیت گوش می کرد. وقتی چراغ ها خاموش شد به جای اینکه اشک بریزه، مرتب فحش های ناجور به یزید می داد!!

ابراهیم داشت با تعجب گوش می کرد. یکدفعه زد زیر خنده. بهد هم گفت: عیبی نداره این پسر تا حالا هیئت نرفته و گریه نکرده. مطمئن باش با امام حسین (ع) که رفیق بشه تغییر می کنه. ما هم اگر این بچه ها رو مذهبی کنیم هنر کردیم. دوستی ابراهیم با این پسر به جایی رسید که همه کارهای اشتباهش را کنار گذاشت. او یکی از بچه های خوب ورزشکار شد.

ریش بلند و لباس های گشاد و شلوار کردی تیپ همیشگی پسری ست که چشم و چراغ خانه است. اما او چرا این شکلی ست؟ در کتاب می خوانیم که ابراهیم با ساک ورزشی اش راهی باشگاه می شود. پشت سرش چند دختر درباره ظاهر خوب و مرتبش حرف می زنند و یکی از هم باشگاهی ها این موضوع را با ذوق و شوق برای ابراهیم تعریف می کند. ابراهیم از آن روز به بعد به جای ساک ورزشی لباس هایش را داخل کیسه می گذارد و لباس های بلند و گشاد می پوشد. مرام ابراهیم مثل همه رفتارهایش عجیب است.

هیچ وقت لباس نو نمی پوشد هر زمان لباسی از حالت نو بودن بیرون می آید تازه برای ابراهیم پوشیدنی می شود. خواهر ابراهیم درباره پوشش ساده گشاد ابراهیم می گوید: «در خانه یک کارگاه خیاطی راه انداخته بودند. ابراهیم اندازه می زد و می برید آقا رضا هم می دوخت. ابراهیم با دست اندازه می زد مترو خط کش نداشت. عروسی را هم می خواست با شلوار کردی برود.

این شلوار کردی جیب های بزرگی داشت. در یکی از عملیات ها که چند روز از ابراهیم خبری نبود. همه فکر می کنند حداقل به خاطر گرسنگی مرده است. اما ابراهیم شاد و سرحال بر می گردد. وقتی از او سوال می کنند که چطور زنده مانده ای.

می گوید نان خشک های داخل شلوار کردی را آب می زده و می خورده. یک زمان مردم فکر می کردند کسانی این طور لباس می پوشند کثیف هستند و حمام نمی روند. اما ابراهیم خیلی ترو تمیز می بود ولی می خواست ساده باشد. طوری که حتی موهای فرفری ش را کوتاه کوتاه نگه می داشت. می گفت وقتی بلند می شود آدم می رفت به یک عالم دیگر (می خندد)»

پای ابراهیم که به جنگ باز می‌شود همه دغدغه‌اش می‌شود جنگ، بارها به دیگران گفته‌است که بدن تنومندش را برای این روزها آماده کرده‌است. برای روزهایی که از اسلام دفاع کند. ابراهیم آنقدر در احوالات جنگ است که هرچه خانواده می‌خواهند برایش زن بگیرند ابراهیم زیربار نمی‌رود. خواهر ابراهیم در این باره خاطره جالبی دارد.

خاطره‌ای که هنوز بعد از این همه سال حسابی او را می‌خنداند: «یک بنده خدایی از دوستان ابراهیم گفت می‌توانم کاری کنم که انقدر رزمنده‌ها هوای جبهه نداشته باشند. زن که بگیرند جبهه یادشان می‌رود.

اما ابراهیم قبول نداشت. می‌گفت الان بحث دفاع از کشور است. من باید بروم و حضور داشته باشم شاید بلایی سرم بیاید نمی‌شود که یک نفر همیشه منتظرم باشد. به هر حال ما به احترام معرف رفتیم خواستگاری. خانه یک زن و شوهری رفتیم که دوتا اتاق داشتند و در آنجا به ازدواج جوان‌ها کمک می‌کردند. وقتی رفتیم دختر خانم با چادر مشکی نشسته بود. آن موقع‌ها وقتی خوش شان می‌آمد ضربتی عقد می‌کردند.

من وقتی با دخترخانم صحبت کردم شرایط ابراهیم را توضیح دادیم و دخترخانم موافقت کرد. وقتی خواستند آقا ابراهیم را از آن اتاق صدا کنند که بیاید با دختر خانم صحبت کند.

گفت ابراهیم نیست. دیدیم پنجره باز است و ابراهیم نیست. فهمیدیم از پنجره فرار کرده‌است. حالا فکر کنید ما با چه خجالتی بیرون آمدیم. سر کوچه که رسیدیم، دیدیم ابراهیم قهقهه می‌زند. می‌گفت یک دقیقه دیگر ایستاده بودم فکر کنم یک حاج آقایی را می‌آوردند که سریع عقد کنند. من هم فرار کردم تا کار به عقد نرسد.»

اولین سال جنگ بود که چند تایی از بچه‌های گروه اندرزگو به سمت یکی از ارتفاعات شمال منطقه گیلان غرب رفته بودند. آن زمان پاسگاه مرزی دست نیروهای بعثی بود و با خیال راحت در جاده‌ها رفت و آمد می‌کردند. بچه‌ها به بالای تپه ای که مشرف به مرز بود، رسیدند.

ابراهیم مثل همیشه کتاب دعایش را باز کرد و با نوای زیارت عاشورای او همه بچه‌ها دم گرفتند و صدای زمزمه‌شان در فضا پیچید. بچه‌ها با نگاهی حسرت آلود به مناطق اشغالی نگاه می‌کردند، یکی از آنها رو به ابراهیم کرد و گفت: چطور این بعثی‌ها باید به راحتی آنجا تردد کنند و ما...

یعنی می شود یک روزی برسد که مردم ما هم از روی این جاده ها به خانه ها و شهرهای خودشان بروند. ابراهیم که این حرف ها را شنید، گفت: «این حرفا چیه که میزنی، یه روزی می رسه که مردم از همین جاده ها دسته دسته می رن کربلا.»

آن مرز جایی نبود جز مرز خسروی و حالا سال ها از آن روزها گذشته بود که بعضی از باقی مانده بچه های آن روز به اتفاق هم به سمت کربلا حرکت می کردند که در پیاده روی اربعین شرکت کنند. یاد همان حرف های ابراهیم هادی افتادند که می گفت: یه روزی می رسه که مردم از همین جاده ها دسته دسته میرن کربلا.

سال شصت و نه وقتی که آزادگان به میهن بازگشتند خیلی ها منتظر بازگشت ابراهیم بودند (هر چند دو نفر به نام های ابراهیم هادی در بین آزادگان بودند) ولی امید همه بچه ها ناامید شد. سال بعد از آن تعدادی از رفقای ابراهیم برای بازدید از مناطق عملیاتی راهی فکه شدند. در این سفر اعضای گروه با پیکر چند شهید برخورد کردند و آنها را به تهران منتقل کردند.

در همان ایام در مراسم بازدید از خانواده شهدا مادر شهید به من گفت: شما نمی‌دانید پسر من در کجا شهید شده؟ گفتم: چرا، ما با هم بودیم. پرسید: حالا که جنگ تمام شده نمی‌توانید پیکرش را برگردانید. با حرف این مادر خیلی به فکر فرو رفتم روز بعد با چند تن از فرماندهان و دلسوختگان جنگ صحبت کردم تا به دنبال پیکر رفقای خود باشیم.

مدتی بعد با چند تن از رفقا به فکه رفتیم و پس از جستجوی مجدد، پیکرهای سیصد شهید از جمله فرزند همان مادر پیدا شد و پس از آن گروهی به نام تفحص شهدا شکل گرفت که در مناطق مختلف مرزی مشغول جستجو شدند. عشق به شهدای مظلوم فکه باعث شد که در عین سخت بودن کار و موانع بسیار، کار در فکه را گسترش دهند، بسیاری از بچه‌های تفحص که ابراهیم را می‌شناختند می‌گفتند:

«بنیان‌گذار گروه تفحص ابراهیم هادی بوده که بعد از عملیات‌ها به دنبال پیکر شهدا می‌گشت.» (پنج سال پس از پایان جنگ بالاخره با تحمل سختی‌های بسیار کار در کانال معروف به کانال کمیل شروع شد و پیکرهای شهدای یکی پس از دیگری پیدا می‌شد. در انتهای کانال تعداد زیادی از شهدا کنار هم چیده شده بودند و به راحتی پیکرهای آنها از کانال خارج می‌شد. اما از ابراهیم خبری نبودند.

علي محمودوند که مسئول گروه تفحص لشگر بود و در والفجر مقدماتي پنج روز در اين کانال در محاصره دشمن قرار داشت، خود را مديون ابراهيم مي دانست و مي گفت: «کسي نمي دونه فکه کجاست و چقدر از بچه هاي مظلوم ما توي اين کانال ها هستن. خاك فکه بوي غربت کربلا رومي ده». يك روز در حين جستجو، پيکر شهيدي پيدا شد.

در وسايل همراه او دفترچه يادداشتي قرار داشت که بعد از گذشت سال ها هنوز قابل خواندن بود، در آخرين صفحه اين دفترچه نوشته بود: «امروز روز پنجم است که در محاصره هستيم، آب و غذا را جيره بندي کرده ايم، شهدا در انتهاي کانال کنار هم قرار دارند. ديگر شهدا تشنه نيستند. فدای لب تشنه ات اي پسر فاطمه» بچه ها با خواندن اين دفترچه خيلي منقلب شدند و باز هم به جستجوي خودشان ادامه دادند،

اما با وجود پيدا شدن پيکر اکثر شهدا، خبري از ابراهيم نبود. يکي از رفقای ابراهيم که براي بازديد به فکه آمده بود ضمن بيان خاطراتي گفت: «زياد دنبال ابراهيم نگرديد. او مي خواسته گمنام باشد و بعیده پيدایش کنيد. ابراهيم در فکه مانده تا خورشيدي باشد براي راهيان نور»

اواخر دهه هفتاد بار دیگر جستجو در منطقه فکه آغاز شد و باز هم پیکرهای شهدا از کانالها پیدا شد. اما تقریباً اکثر آنها گمنام بودند. در جریان همین جستجوها بود که علی محمودوند و مدتی بعد مجید پازوکی هم به خیل شهدا پیوستند. پیکرهای شهدای گمنام به ستاد تفحص رفت و قرار شد در ایام فاطمیه و پس از يك تشییع طولانی در سراسر کشور، هر پنج شهید را در يك نقطه از خاک ایران به خاک بسپارند. شبی که قرار بود پیکر شهدای گمنام در تهران تشییع شود ابراهیم را در خواب دیدم که با موتور جلوي درب خانه ایستاد و با شور و حال خاصی گفت:

«ما هم اومدیم» و شروع کرد به دست تکان دادن. بار دیگر در خواب مراسم تشییع شهدا را دیدم که یکی از تابوت‌های شهدا از روی کامیون تکانی خورد و ابراهیم از آن بیرون آمد و با همان چهره جذاب و همیشگی به ما لبخند زد. فردای آن روز مردم قدرشناس، با شور و حال خاصی به استقبال شهدا رفتند و تشییع با شکوهی برگزار شد و بعد هم شهدا را برای تدفین به شهرهای مختلف فرستادند. من فکر می‌کنم ابراهیم با خیل شهدای گمنام، در روز شهادت حضرت صدیقه طاهره (س) بازگشتند تا غبار غفلت را از چهره‌های ما پاک کند. برای همین بر مزار هر شهید گمنام که می‌روم به یاد ابراهیم و ابراهیم‌های این ملت فاتحه‌ای می‌خوانم.

هفته‌ی دوم بهمن شده بود نوبت من و پسر من برای ارائه‌ی نشانه کلاس اول ابتدایی رسیده بود. من از کار تکراری خوشم نمی‌آمد. دنبال یه کاری بودم هم بتونم بچه‌ها رو هم تو کانال اهل بیت بندازم و هم شهدا. الحمدلله این اتفاق هم افتاد.

به لطف خدا شهید ابراهیم هادی رزق آوردن یاد و نامش رو برامون میسر کرد. حسن(پسر من)، عاشق شهید ابراهیم هادی هست، گفتم پس چقدر خوبه برای آشنایی با نشانه‌ها این شهید رو انتخاب کنم.

خیلی دوست داشتم ابراهیم همت رو هم کنار نام شهید بیارم چون متوجه شده بودم که این دو بزرگوار با هم دوست بودند ولی زمانم محدود بود و نتونستم کار رو به سرانجام برسونم.

شب ۲۱ بهمن ماه شده بود، یک دفعه به ذهنم خطور کرد که من که فردا باید محتوای ابراهیم هادی رو برای بچه‌ها آماده کنم، نزدیک به سالگرد شهادت شهید عزیزم (۲۲ بهمن ۱۳۶۱) هست.

واقعاً منقلب شدم و اشک از گونه‌هایم سرازیر شد. مطمئن بودم که این مسأله تصادفی نبود. تصاویر شهید را رنگی چاپ کردم. دلنوشته و بادکنک آبی‌ها و شکلات رو بسته‌بندی کردم.

شهید ابراهیم هادی: می‌ترسم کاری کرده باشم که خدا توفیق خدمت را از من گرفته باشد... ابراهیم به دلیل مجروحیت مدتی در تهران مانده بود؛ امروزها با آن وضعیت و عصا به دست؛

اینطرف و آن طرف میرفت و کار دیگران را؛ راه مینداخت.

ابراهیم را در محل همه می‌شناختند؛ هر کسی با اولین برخورد عاشق مرام و رفتارش می‌شد. همیشه خانه ابراهیم پر از رفقا بود. بچه‌هایی که از جبهه می‌آمدند؛ قبل از اینکه به خانه شان بروند به ابراهیم سر می‌زدند.

آروز آقا ابرام را دیدم که با عصای زیر بغل در کوچه راه می‌رفت. چند دفعه ای به آسمان نگاه کرد و سرش را پایین انداخت.

رفتم جلو و پرسیدم : آقا ابرام چی شده؟

اول جواب نمی داد. اما با اصرار من گفت هر روز تا این موقع حداقل یکی از بندگان خدا به ما مراجعه می کرد و هر طور شده مشکلش را حل می کردیم. اما امروز از صبح تا حالا کسی به من مراجعه نکرده!

می ترسم کاری کرده باشم که خدا توفیق خدمت را از من گرفته باشد... اما درس آموزتر از همه، انداز حضرت امام به تعدادی از مبارزین قدیمی است که بعضا هم در مقطعی با آن شهید بزرگوار همراه بوده اند و از اعتبار بالای چمران و موضوعات تاریخی چنین یادآوری می فرمایند که البته برای همه عبرت گیرندگان آموزنده و وسیله عبرت است:

بچه های باستانی گاهی به صورت گروهی به زورخانه های دیگر میرفتند و آنجا ورزش می کردند. آن شب به یکی از زورخانه های کرج رفته بودیم. ابراهیم وسط گود مشغول شنا بود. چند سری بچه های داخل گود عوض شدند اما ابراهیم همچنان مشغول شنا بود ... پیرمردی بالای سکو نشسته بود و به ورزش بچه ها نگاه می کرد.

و پیش من آمد و ابراهیم را نشان داد و گفت آقا این جوان کیه؟ با تعجب گفتم
چطور مگه؟

گفت از وقتی وارد شدم این آقا هنوز شنا می‌رود ، شمردم هفت دور تسبیح یعنی
هفتصد تا شنا رفته! تو رو خدا بیارش بالا الان حالش بهم می‌خوره !!! وقتی ورزش
تمام شد ابراهیم اصلاً احساس خستگی نمی‌کرد. انگار نه انگار که چهار ساعت شنا
رفته. البته ابراهیم این کارها را برای قوی تر شدن انجام میداد. همیشه میگفت: برای
خدمت به خدا و بندگانش ؛ باید بدنی قوی داشته باشیم. مرتب دعا میکرد که خدایا
بدنم را برای خدمت کردن به خودت قوی کن.

شهید ابراهیم هادی ارادت خاص و عجیب و ویژه‌ای به مادر سادات داشت. به همه
بسیجی‌ها می‌گفت: ایشان را مادر صدا کنید. ابراهیم از همان دوران دبیرستان
شروع به مداحی کرد و هر جا مداحی می‌کرد از مادرش می‌خواند و در مجالس
حضرت زهرا(س) حضور حضرت را حس می‌کرد.

یک شب خواب حضرت زهرا(س) را دیده بود که وجود مقدس حضرت صدیقه
طاهره تشریف آوردند و گفتند: «ما تو را دوست داریم» و صدیقه کبری، وی را به
ادامه مداحی کردن دعوت نموده بود.

در عملیات فتح‌المبین ابراهیم هادی و بچه‌های گردان توانستند با کمترین درگیری و با فریاد «الله اکبر» و «یا زهرا(س)» توپخانه عراق را تصرف کنند و تعداد زیادی از عراقی‌ها را اسیر بگیرند. در این عملیات، ابراهیم به شدت مجروح شد و به طرز معجزه‌آسایی نجات پیدا کرد و در بیمارستان نجمیه تهران بستری و مداوا گردید.

در مصاحبه با خبرنگاری که در بیمارستان به سراغ او آمده بود، گفت: «در فتح‌المبین ما عملیات نکردیم! ما فقط راهپیمایی می‌کردیم و شعارمان «یا زهرا» بود. آنجا هرچه که بود نظر عنایت خود خانم حضرت صدیقه طاهره بود.»

در جبهه توسل‌های ابراهیم بیشتر به حضرت صدیقه طاهره بود و همیشه روضه حضرت را می‌خواند. می‌گفت: «بعد از توکل به خدا، توسل به حضرات معصومین مخصوصاً حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) کارسازه.

پیکر شهید ابراهیم هادی در تفحص‌های وسیعی که سال‌ها پس از پایان جنگ تحمیلی انجام شد، پیدا نشد. در قطعه ۲۶ بهشت زهرا، سنگ یادبود نمادینی برای

شهید ابراهیم هادی بر روی مزار یکی از شهدای گمنام نصب شده است. بالای سنگ مزار عبارت «شهید گمنام» نقش بسته است. بعد تصویر شهید ابراهیم هادی قرار دارد. پس از تصویر شهید، عبارت «یادمان شهید جاویدالآثر ابراهیم هادی» نقش بسته است و آنگاه این عبارت نوشته شده است: به یاد همه شهدای گمنام که مثل مادر سادات قبر و نشانی ندارند.

وصیت نامه‌هایی که این عزیزان می‌نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید. این جوانهای ما که علیل شدند الآن هم وقتی می‌آیند از من می‌خواهند که دعا کنم که اینها شهید بشوند؛ پایش را از دست داده، عصا زیر بغلش هست، لکن گریه می‌کند و می‌خواهد که دعا کنیم که شهید بشود. از اینها یک قدری تعلم پیدا کنید.» منبع: کتاب سلام ابراهیم ج ۱ و ج ۲

شهید ابراهیم هادی



عراقی ها شدیداً مقاومت می کردند. نیروی زیادی در اطراف تپه مستقر کرده بودند. هر طرحی دادیم به نتیجه نرسید. نزدیک اذان صبح بود؛ یک باره دیدیم ابراهیم از سنگر خارج شد و به سمت عراقی ها رفت و شروع کرد به اذان گفتن! همه فریاد زدیم که نرو، تو را می زنند؛ اما فایده ای نداشت. با تعجب دیدیم تیراندازی عراقی ها قطع شد و همان موقع یک تیر به ابراهیم اصابت کرد، به گردنش خورده بود. به داخل سنگر منتقلش کردیم. ناگهان یکی از بچه ها فریاد زد که عراقی ها در حال تسلیم شدن هستند. فرمانده عراقی ها را آوردیم و از او سوال کردیم که چه شد تسلیم شدید؟ گفت: به ما گفته بودند شما مجوس هستید. ما شیعه ایم. به ما می گفتند برای اسلام به ایران حمله می کنیم... وقتی موذن شما اذان می گفت، تمام بدنم لرزید. خودم و نیروهای هم عقیده ام تصمیم گرفتیم تسلیم شویم.

به نقل از کتاب «سلام بر ابراهیم»

کتاب کسکول خاطرات _ ناصر کاوه

اصلاحات دینی - اجتماعی از دیدگاه شهید مرتضی مطهری

روش های انقلابی

در تغییر و تحولات اجتماعی معمولاً دو پیشنهاد مشهور مطرح می شود که هر یک طرفدارانی را به خود اختصاص داده است.

یک روش، تغییرات ساختاری است که تمام سازمان اجتماعی را فرا می گیرد و نمادهای اجتماعی و نظامهای رفتار جمعی را به شیوه دفعی و بنیادی واژگون و نظم نوینی را حاکم می کند که از آن به روش «انقلابی» تعبیر می شود و دیگری روش ایجاد تغییرات تدریجی درون ساختی است که به ساخت کلی جامعه و نظامهای رفتاری حاکم بر جامعه کاری ندارد،

بلکه از طریق تغییرات برنامه ریزی شده و غیررادیکال سعی می کند تا زمینه تغییرات عمومی را فراهم سازد که از این روش نیز با عنوان «رفرم» یاد می شود. روش اول عموماً با قهر و خشونت و شدت عمل و روش دوم با ملایمت و نرمش و کندی همراه است.

آنچه از متون دینی همچون نهج البلاغه برای اصلاح اجتماع استفاده می شود روش ترکیبی است؛ یعنی آمیزه ای از روش انقلابی و دفعی با روش ملایم و تدریجی، ولی حوزه بکارگیری هریک از این روشها متفاوت است؛ یعنی در بعضی عرصه های جامعه باید از روش انقلابی و در برخی از لایه ها از روش تدریجی استفاده کرد. تبیین دیدگاه متفکران دینی در باب اصلاحات می تواند به روند شکل گیری اصلاحات کمک نموده و همگون سازی اصلاحات با جامعه اسلامی ایران را تسریع نماید و از بروز انحرافهای احتمالی جلوگیری کند.

آنچه می خوانید به تبیین دیدگاه استاد شهید مطهری درباره اصلاحات می پردازد و مباحثی چون پیشینه تاریخی اصلاحات، ویژگیهای مصلحان موفق، عالمان دین و اصلاحات، اهداف اصلاحات و آسیب شناسی اصلاحات را در بر می گیرد.

معنای اصلاح طلبی

از نظر استاد مطهری، «اصلاح» به معنی سامان بخشیدن در مقابل «افساد» قرار دارد. ایشان «اصلاح» را نقطه مقابل «انقلاب» نمی دانند، بلکه انقلاب را نیز نوعی

اصلاح اجتماعي دانسته و انقلاب اسلامي ايران را يك نهضت اصلاح طلبي معرفي مي نمايد. استاد مطهري با استناد به آياتي از قرآن كريم تلاش مي كند توضيح دهد كه «اصلاح»، از مفاهيم مهمي است كه در اندیشه اجتماعي خدا محور، جايگاهي ويژه دارد:

«مورد استعمال «اصلاح» در قرآن گاهي رابطه ميان دو فرد است (اصلاح ذات البين) و گاهي محيط خانوادگي و گاه محيط بزرگ اجتماعي است كه اكنون مورد بحث ما است. قرآن كريم، در مجموع تعبيرات خود، پيامبران را «مصلحان» مي خواند، چنانكه از زبان شعيب پيغمبر مي گويد:

«هرگاه با آنها گفته شود كه در زمين فساد نكنيد، مي گويند ما اصلاح گرانيم. آگاه باشيد كه همي نها مفسدانند و خود نيز به دقت درك نمي كنند.»

ایشان یکی از علل ظهور پیامبران جدید را تحریف ادیان و شرایع پیشین می داند و بر همین اساس، پیامبران را مصلحانی می داند که به اصلاحگری در دین پیشین پرداخته اند:

«یکی از علل تجدید رسالت و ظهور پیامبران جدید، تحریف و تبدیلهایی است که در تعلیمات و کتابهای مقدس پیامبران پیشین رخ می داده و به همین جهت آن کتابها و تعلیمات، صلاحیت خود را برای هدایت مردم از دست می داده اند. اغلب پیامبران، احیاکننده سنن فراموش شده و اصلاح کننده تعلیمات تحریف یافته پیشینیان خود بوده اند.»

به اعتقاد استاد، اصلاح طلبی، يك روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم اینکه مسلمان است خواه ناخواه اصلاح طلب و دست کم طرفدار اصلاح طلبی است. زیرا اصلاح طلبی، هم به عنوان يك شأن پیامبری در قرآن مطرح است و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که از ارکان تعلیمات اجتماعی اسلام است. سیره و روش امامان معصوم (ع) حاکی از این است که آنان هم به جهت نظری و عملی، به اصلاحات اجتماعی، نظر داشته اند...

امام حسین (ع) در وصیتنامه معروفش خطاب به برادرش محمد حنفیه به کار خود عنوان اصلاح و به خود عنوان مصلح می دهد: «قیام من قیام فردی جاه طلب یا کامجو یا آشوبگر و ستمگر نیست. من در جستجوی اصلاح کار امت جدم بی‌خاسته ام و اراده کرده ام امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جد و پدرم رفتار نمایم.»

علی (ع) در یک نیایش زیبا می فرماید:

«خدایا تو خود آگاهی آنچه که از ناحیه ما صورت گرفت، رقابت در کسب قدرت یا خواهش فزون طلبی نبود بلکه بر این بودیم که سنن تو را که نشانه های راه تو هستند، بازگردانیم و اصلاح آشکار و چشمگیر در شهرهای تو اعمال کنیم که بندگان مظلوم و محروم، امان یابند و مقررات به زمین مانده تو از نو به پا داشته شوند.»

ویژگیهای مصلح موفق

مطهری با استناد به کلامی از امیرالمؤمنین (ع) مبنی بر اینکه «انما یُقیم امر الله سبحانه من لایصانع و لایضار و لا یتبع المطامع»، سه ویژگی مهم را برای مصلحان اجتماعی برمی شمارد و معتقد است اگر مصلحان، دارای این سه ویژگی باشند می توانند در اصلاحات اجتماعی موفق شوند:

۱- عدم مصانعه

«مصانعه» نکردن، از ویژگیهای مهم مصلحان است. شاید نتوان معادل فارسی دقیق برای مصانعه آورد، ولی رفیق بازی، سازش کاری، ملاحظه کاری و معامله گری را می توان مترادف آن دانست. مصلحان اجتماعی هیچگاه بر سر اصلاحات سازش و معامله نکرده و ملاحظه هیچ کس، هیچ گروه و هیچ طبقه را نباید بکنند. رفیق بازی و مصلحت باند را بر مصلحت اصلاحات ترجیح دادن کار را عقیم می گذارد. علی(ع) خود در امر اصلاحات، ملاحظه هیچکس و هیچ گروهی را نکرد و آن را در همه سطوح و جنبه ها به شدت پیگیری کرد. قرآن نیز رسول اکرم(ص) را از «مداهنه» و «مصانعه» بازداشته است. مصلحی که اهل «مصانعه» باشد، هیچگاه نمی تواند در امر اصلاحات موفق شود.

۲- عدم مضارعه

مطهری بر این باور است که کسی می تواند دست به اصلاحات اجتماعی بزند که خود از آلودگیهای معمول و مرسوم اجتماعی مبرا باشد و به آنچه که برای جامعه و مردم تجویز می کند عمل نماید. علی(ع) به عنوان مصلح اجتماعی در این مورد خطاب به مردم چنین می گوید:

«به خدا سوگند من شما را به هیچ کاری فرمان ندادم مگر آنکه پیش از آنکه فرمان دهم خودم به کار بستم؛ و از هیچ کاری منع نکردم، مگر آنکه پیش از منع شما خودم را از آن دور کردم.»

همچنین می فرماید: «آنانکه که خود را در مقام رهبری مردم قرار می دهند، نخست خود را تعلیم دهند، سپس مردم را. معلم خویشتن، بیش از معلم دیگران، شایسته احترام است.» به اعتقاد استاد مطهری، آن کس که می خواهد جامعه ای را اصلاح کند و تغییر دهد، خودش نباید هم رنگ همان مردم باشد و همان نقاط ضعف که در مردم هست در او باشد. کسی موفق به اصلاح نقاط ضعف مردم می شود که خود از آنها مبرا باشد.

۳- عدم تبعیت از مطامع

به اعتقاد مطهری، کسی که بنده و برده طمع است، نمی تواند مصلح اجتماعی باشد، زیرا در بردگی، امید رهایی از طرف مالک هست، اما در بردگی از نوع طمع، امیدی به رهایی نیست. آزادی معنوی، شرط توفیق مصلح دینی است. همانگونه که یک زبون ملاحظه کار، توفیق اصلاح نمی یابد، یک گرفتار بیمار نیز موفق به مداوای جامعه خود نمی گردد.

مطهری بر این باور است که اصلاحات و اهداف آن، زمانی در جامعه اسلامی تحقق پیدا می‌کند که رهبری اصلاحات به دست اسلام‌شناسانی «عادل» و «زمان‌شناس» باشد. اگر عالم‌ان دین، ابتکار اصلاحات را به دست نگیرند خطر بزرگی از ناحیه اصلاح طلبان دروغین و بی‌علاقه به دین متوجه جامعه اسلامی خواهد شد.

مطهری معتقد است، اگر عالم‌ان دین لزوم و ضرورت اصلاحات را درک نکنند و به اصلاحات اساسی و همه‌جانبه دست نیازند و به خواسته‌های مشروع نسل خود پاسخ مثبت ندهند، اسلام و روحانیت ضربه خواهد خورد.

«روحانیون بزرگ ما باید به این نکته توجه کنند که بقاء و دوام روحانیت و موجودیت اسلام به این است که زعمای دین، ابتکار اصلاحات عمیقی که امروز ضروری تشخیص داده می‌شود در دست بگیرند. امروز آنها در مقابل ملتی نیمه بیدار قرار گرفته‌اند که روز به روز بیدارتر می‌شود. انتظاراتی که نسل امروز از روحانیت و اسلام دارد غیر از انتظاراتی است که نسل‌های گذشته داشته‌اند.

بگذریم از انتظارات خام و نابخردانه ای که بعضی دارند، اکثریت آن انتظارات مشروع و بجاست. اگر روحانیت ما هر چه زودتر نجبد و گریبان خود را از چنگال عوام، خلاص و قوای خود را جمع و جور نکند و روشن بینانه گام بردارد خطر بزرگی از ناحیه اصلاح طلبان بی علاقه به دیانت متوجهش خواهد شد.

از طرفی مدعیان اصلاح طلبی که بسیاری از آنها علاقه ای به دیانت ندارند، زیادت و در کمین احساسات نو و بلند نسل امروزند. اگر اسلام و روحانیت به حاجتها و خواسته ها و احساسات بلند این ملت پاسخ مثبت ندهند، به سویی آن قبله های نو ظهور متوجه خواهند شد. فکر کنید آیا اگر سنگر اصلاحات را این افراد اشغال کنند، موجودیت اسلام و روحانیت به خطر نخواهد افتاد.»

مطهری، اسلام شناس عادل را در روحانیت شیعه جستجو کرده و به این نتیجه می رسد که اصلاحات در يك جامعه اسلامي، ماهيتي اسلامي دارد و اهداف اسلامي را تعقيب مي کند. پس تنها توسط کسانی می تواند رهبری شود که علاوه بر شرایط عمومی رهبری، به راستی اسلام شناس باشند و با اهداف و فلسفه اخلاقی و اجتماعی و سیاسی اسلام کاملاً آشنا باشند.

«امروز هم ما به خواجه نصیرالدین ها، بوعلی سیناها، ملاصدراها، شیخ انصاری ها، شیخ بهایی ها، محقق حلی ها، و علامه حلی ها احتیاج داریم؛ اما خواجه نصیرالدین قرن چهاردهم، نه خواجه نصیرالدین قرن هفتم؛ بوعلی قرن چهاردهم، نه بوعلی قرن چهارم؛ شیخ انصاری قرن سیزدهم؛ یعنی همان خواجه نصیر و بوعلی و همان شیخ انصاری با همه آن مزایای فرهنگی به علاوه این که باید به این قرن تعلق داشته باشد و درد این قرن و نیاز این قرن را احساس نماید.

اگر قرار است روحانیت، سکندار کشتی اصلاحات بشود باید قبل از هرچیز به ساختار روحانیت پردازد و تا زمانی که روحانیت، اصلاح درون سازمانی نکند، نمی تواند ابتکار اصلاحات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را به دست بگیرد». به همین جهت مطهری از اولین کسانی است که به نقد سازمان روحانیت، هم به جهت علمی و هم به جهت ساختاری می پردازد و خواستار اصلاحات شکلی و محتوایی می شود:

«من روحانیت را از لحاظ هسته، زنده ترین دستگاهها می دانم و عقیده دارم فقط غل و زنجیرهایی به دست و پای این موجود زنده و فعال بسته شده، باید او را از قیدها یا زنجیرها آزاد کرد. روحانیت ما درخت اصیل و باارزش و زنده و آفت زده ای

است که خودش را باید حفظ کرد و با آفاتش مبارزه نمود، زیرا حاملان فرهنگ اصیل و عمیق و ذي قيمت اسلامي تنها در میان این گروه یافت می شوند.»

البته منظور مطهري از اصلاح شکلي و محتوایی نهاد روحانیت این نبود که عده ای بیرون از این سازمان به اصلاح این سازمان بپردازند و محتوای آن را دگرگون نمایند، بلکه اصلاح باید توسط خود روحانیت و از درون شکل گیرد و هرگونه تجدید نظر و تحول در برنامه های حوزه های علمیه باید براساس فرهنگ غنی اسلامي و ادامه همان راه و تسریع در حرکت آن و آفت زدایی از آن بوده باشد.

هرگونه تجدید نظر مبني بر جایگزین ساختن فرهنگ دیگر به جای فرهنگ اصیل هزار و چهارصد ساله اسلامي، خیانت به اسلام و مسلمانان است و نتیجه ای جز کشاندن امت اسلامي به دامن فرهنگ و تفکر بیگانه شرق یا غربی، چپ یا راست ندارد.

مطهري بر این باور است که اگر اندیشه روحانیت در جهت اصلاح، بهبود و تغییر سازمانهای اجتماعي نباشد، ارزش و جایگاه اجتماعي و دینی خود را از دست خواهد داد:

«اهمیت زعمای صالح فقط از نظر طرز تفکری است که در مورد اصلاح و بهبود و تغییر سازمانهای اجتماعی دارند و اما زعمای صالحی که طرز تفکرشان در اساس و تشکیلات با ناصالحیها یکی است و تفاوتشان از لحاظ اخلاقی و شخصی است و بناست همگی در یک قالب کار کنند، اثر وجودیشان با ناصالح ها آنقدر زیاد نیست و منشأ تحولات اجتماعی قابل توجه نخواهند شد.»

اهداف اصلاحات

به نظر مطهری، هر نهضت اصلاحی علاوه بر اهداف جزئی که وابسته به شرایط زمانی و مکانی است، باید دارای اهداف کلی نیز باشد. ایشان اهداف کلی اصلاحات در جامعه اسلامی را چنین تبیین می نماید:

۱- بازگرداندن نشانه های محو شده راه خدا به جامعه که چیزی جز همان اصول اسلام واقعی نیست

۲- ایجاد امنیت در داخل کشور و بهبود روابط اجتماعی مردم

۳- ایجاد تحولی بنیادین در اوضاع اقتصادی جامعه برای بهبود معیشت مردم

۴- تحولی اساسی در نظامات مدنی و اجتماعی در جهت بپا داشتن مقررات تعطیل شده خدا و قانونهای نقض شده اسلام.



عبدالله

حقاً و انصافاً مرحوم شهید مطهری يك انسان بزرگ و برجسته بود. زندگی او، تلاش مخلصانه و مؤمنانه و عالمانه، همراه با احساس درد، همراه با يك بصیرت کامل در میدان علم و معرفت و فرهنگ بود. خدای متعال هم این مرد بزرگ را مأجور کرد، پاداش داد و شهادت را نصیب او کرد؛ در واقع او را زنده نگهداشت؛ «بل احياء عند ربهم» يك متخرج و تحصیل کرده‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، وقتی با کوله‌بار معرفت و دانشی که به طور عمیق آموخته است، می‌آید در دل محیط فرهنگ و تعلیم و تربیت عمومی و نسل جوان قرار می‌گیرد، این قدر منشأ برکات می‌شود...

۱۳۹۰/۰۲/۱۴

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

اصلاحات، شجره ای است که اگر به بار بنشیند میوه های شیرین و دلپذیر خواهد داد و اگر گرفتار آفتها گردد میوه های زهرآگین در کام طالبان آن خواهد ریخت. به همین دلیل، باید مدام جریان اصلاحات را کنترل کرده و به آسیب شناسی آن پردازند و سعی نمایند جریان اصلاحات را از گزند آفتها مصون بدارند. پس اولاً باید دارای برنامه ای منسجم و منضبط باشد، ثانیاً از يك پایگاه مشروع، رهبری شود و ثالثاً همانگونه که بیرون از خود را به نقد می کشد، نقاد خود نیز باشد.

مطهری به عنوان مصلح دینی و اجتماعی به برخی از آفتهایی که می تواند يك نهضت اصلاحی را با خطر انحراف و سقوط روبرو کند اشاره کرده است:

۱- نفوذ اندیشه های بیگانه

ورود اندیشه های بیگانه و مبنا قرار گرفتن آنها، نهضت اصلاحی را از مسیر خود دور کرده و نمی گذارد نهضت به اهداف اصلاحی خود برسد. به اعتقاد مطهری اندیشه های بیگانه و مغایر از دو طریق وارد نهضت می شوند.

يکي از طريق دشمنان؛ هنگامي که يك نهضت اجتماعي اوج مي گيرد و جاذبه پيدا مي کند و مکتبهاي ديگر را تحت الشعاع قرار مي دهد، مکتبهاي ديگر براي رخنه کردن در آن و پوساندن آن از درون، اندیشه هاي بيگانه را که با روح آن مغاير است وارد آن مي کنند و آن مکتب را از اثر و خاصيت مي اندازند و يا کم اثر مي کنند. ديگر از طريق دوستان و پيروان؛ گاهي پيروان مکتب به علت ناآشنائي درست با مکتب، مجذوب سلسله نظريات و اندیشه هاي بيگانه مي گردند و آگاهانه يا ناآگاهانه آن نظريات را رنگ مکتب مي دهند و عرضه مي کنند.

۲- تجددگرایی افراطي

اعتدال در اندیشه مطهري از جاگاه ويژه اي برخوردار است. به همين دليل ايشان افراط و تفریط در اصلاحات را آفتي بزرگ ديده و به اصلاح طلبان هشدار مي دهد. به اعتقاد ايشان «اعتدال» مبناي اصلاحات در جامعه اسلامي است. اگر جريان اصلاحات گرفتار تندروي بي منطقي شود، اصلاحات به دست خود اصلاح طلبان به مسلخ خواهد رفت.

۳- ناتمام گذاشتن اصلاحات

اصلاحات زماني نتیجه مطلوب را مي دهد که نیمه کاره رها نشود. به اعتقاد مطهري يکي از نقیصه هاي نهضت‌هاي اصلاحي صد ساله اخير که به رهبري روحانیت شکل گرفته است ناتمام گذاشتن اصلاحات است.

«متأسفانه تاريخ نهضت‌هاي اسلامي صد ساله اخير، يك نقیصه را در رهبري روحانیت نشان مي دهد و آن اينکه روحانیت، نهضت‌هايي که رهبري کرده تا مرحله پيروي بر خصم ادامه داده و از آن پس ادامه نداده و پي کار خود رفته و نتیجه زحمات او را ديگران و احياناً دشمنان برده اند.»

۴- رخنه فرصت طلبان

رنه و نفوذ افراد فرصت طلب در درون يك نهضت از آفت‌هاي بزرگ هر نهضت است. بر همین اساس بر رهبران اصلي نهضت‌هاي اصلاحي لازم است که راه نفوذ و رخنه این گونه افراد را سد نمایند.

به نظر مطهري نفوذ فرصت طلبان به موقعيتي مربوط مي شود كه يك جنبش اصلاحي در مرحله ثمردهي قرار دارد. نفوذ اين دسته از افراد موجب مي شود كه اصلاح اجتماعي به هدف واقعي خود دست پيدا نكند. مطهري بر اين باور است كه نهضت را «اصلاح طلب» آغاز مي كند نه «فرصت طلب»، و همچنين آن را اصلاح طلب مؤمن به اهداف نهضت، مي تواند ادامه دهد نه فرصت طلب كه در پي منافع خويش است.

۵- ابهام طرحهاي آينده

يكي از آفتهاي مهمي كه مطهري برمي شمارد، مشخص نبودن طرح اصلاح طلبان اسلامي است. به اعتقاد ايشان چنانچه طرح اصلاح طلبان واقعي به طور كامل مشخص نباشد، افراد ديگري كه طرح آماده اي را در دست دارند، افكار عمومي را جلب و مقاصد خود را اجرا خواهند كرد. بنابراين لازم است كه طرح نهايي اصلاح طلبان واقعي به طور كامل و تفصيلي مشخص باشد:

«نهضت بايد طرحهاي روشن و خالي از ابهام و مورد قبول و تأييد رهبران را ارايه دهد تا جلو ضايعات گرفته شود.»

۶- انحراف از راه خدا

به اعتقاد مطهري، نهضت اصلاحي اسلامي بايد براي خدا آغاز و براي خداوند، تداوم يابد و هيچ خاطره و اندیشه غيرخدائي در آن راه نيابد تا عنايت و نصرت الهي شاملش گردد. غيرخدائي شدن هدف يك نهضت اصلاحي اسلامي، آسيب مهمي است كه جامعه را از مسير خداگونگي منحرف و به مسير غيرخدائي منتهي مي سازد.

۷- نفوذ اصلاح طلبان منحرف

رهبري جريان اصلاحات بايد متوجه نفوذ كساني باشد كه به بهانه اصلاح مي خواهند افساد كنند:

«جنبش هايي كه داعيه دار اصلاح بوده اند هميشه يكسان نبوده اند. برخي داعيه اصلاح داشته اند و واقعاً هم مصلح بوده اند. برخي برعكس اصلاح را بهانه قرار داده و افساد کرده اند. برخي ديگر در آغاز جنبه اصلاحي داشته و سرانجام از مسير اصلاحي منحرف شده اند.»

۸- افراطي گري و عدم تعادل

از نظر قرآن، امت واقعي اسلام، معتدل و به دور از افراط و تفریط و چپ و راست است. مطهري يکي از آسيبهاي تهديد کننده اصلاحات را تند روي (افراط) و کند روي (تفریط) توسط مصلحان اجتماعي مي داند. به اعتقاد مطهري، اگر جامعه به سمت راست، منحرف شده، بايد جريان اصلاحات، متمایل به چپ شود و اگر به چپ منحرف شده، بايد جريان اصلاحات متمایل به راست باشد تا جامعه به تعادل برسد.

«خطري که اغلب مصلحان اجتماعي به وجود مي آورند از همين ناحيه است که در يك اجتماع تندرو يا کندرو يا متمایل به راست يا به چپ ظهور مي کنند و به پیکار مقدس دست مي زنند، اما فراموش مي کنند که يك برنامه معين فقط براي مدت محدودی قابل اجراست و با جامعه کندرو و يا تندرو يا چپ رو يا راست رو آنقدر بايد پیکار کرد که تعادل خود را باز يابد، و بيش از آن، خود مستلزم سقوط و انحراف جامعه از سوي ديگر است.» «براي جامعه منحرف به راست، نيروي اصلاح کننده بايد متمایل به چپ باشد و برعکس.» به اعتقاد مطهري جريان اصلاحات نبايد کهنه ستيز مطلق و يا نوستيز مطلق باشد.

«مشکل عصر ما این است که بشر امروز کمتر توفیق می یابد میان این دو تفکیک کند. یا جمود می ورزد و با کهنه پیمان می بندد و با هر چه نو است مبارزه می کند، و یا جهالت به خرج می دهد و هر پدیده نوظهوری را به نام مقتضیات زمان موجه می شمارد.»

۹- عمل زدگی و یک بعدی شدن

مطهری، معیار سنجش قرار گرفتن اصلاحات اجتماعی را از آفتهای «جریان اصلاح طلبی» می داند و معتقد است نباید ارزش کار خدمتگزاران بزرگ به اجتماع را به جرم اینکه در اصلاحات اجتماعی نقشی نداشته اند، نادیده گرفت.

«در عصر ما نسبت به اصلاحات اجتماعی، حساسیت مثبت و مبارکی پیدا شده که قابل تقدیر است، اما این جهت احیاناً به نوعی افراط گرایی کشیده می شود که هر خدمتی جز اصلاح اجتماعی، به هیچ گرفته می شود. هر خدمتی با معیار «اصلاح» سنجیده می شود و ارزش هر شخصیتی به میزان دخالتش در اصلاحات اجتماعی معتبر شناخته می شود. این طرز تفکر هم به نظر می رسد صحیح نباشد، زیرا هر

چند اصلاح اجتماعي خدمت است ، اما هر خدمتي لزوماً اصلاح اجتماعي نيست. از اين رو ارزش كار خدمتگزاران بزرگ را به جرم اينكه در اصلاحات اجتماعي نقشي نداشته اند نبايد نادیده بگیريم. كار شيخ مرتضي انصاري يا صدرالمألهين، يك خدمت است و خدمت بسيار بزرگي هم هست در صورتي كه كار آنها اصلاح و خود آنها مصلح به شمار نمي روند.»

۱۰- محدوديت و عدم تعميق

آفت ديگري كه ممكن است دامن جريان اصلاحات را بگيرد اين است كه عده اي خيال كنند مطلق امر به معروف و نهي از منكر، مصداق اصلاح اجتماعي است . در صورتي كه به اعتقاد مطهري: «در امر به معروف و نهي از منكر لزوماً مصداق اصلاح اجتماعي نيست ، ولي هر اصلاح اجتماعي مصداق امر به معروف و نهي از منكر است.»

به تعبير ديگر استاد مطهري معتقدند كه بين مفهوم «امر به معروف و نهي از منكر» و «اصلاح اجتماعي» نسبت منطقي عموم و خصوص مطلق، برقرار است يعني هر اصلاح اجتماعي، امر به معروف و نهي از منكر است، ولي هر امر به معروف و نهي از منكري، اصلاح اجتماعي نيست.

بر طبق آنچه گذشت نتایج بررسی دیدگاه مطهری در باب اصلاحات را به شکل زیر می توان برشمرد:

۱- اصلاح، ناظر به اصلاح اجتماعی و فکر دینی است که ارتباط تنگاتنگی با هم دارند.

۲- اصلاحات با رفرم متفاوت است. اصلاحات یعنی بسامان کردن امور اجتماع مسلمانان که در دو مرحله نهی و طرد، و تثبیت سازندگی تحقق می پذیرد.

۳- تعریف مطهری از اصلاح اجتماعی مبتنی بر کتاب و سنت و تعریفی اسلامی و شیعی است.

۴- اصلاحات، دوبعدی است و ابعاد مادی و نیز معنوی را شامل می شود.

۵- رهبران اصلاحات باید با دیدی آسیب شناسانه و نقادانه به رفتار خود بنگرند.

۶- اصلاحات در جامعه اسلامی باید توسط عالمان دین صورت بگیرد یا رهبری شود.

۷- اصلاحات نباید با تندروی بی منطق همراه باشد.

۸- اصلاح ساختار اجتماعی، بدون اصلاح ساختار فکری، امکان پذیر نیست.

۹- نباید اصلاح اجتماعی، تنها معیار و ملاک سنجش افراد و کارکرد آنها باشد.

نویسنده: علی دژاکام - منبع: روزنامه قدس



تشیہ مرتضیٰ مطہری

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوہ

خلبانانی که هم مورد اتهام مردم بودند هم ساواک

رضا پرسید جایگاه ما نظامیها در این انقلاب کجاست؟ اگر همراه مردم شعار بدهیم می‌گویند تظاهر می‌کنیم، به‌خاطر همین تظاهر، ماموران ساواک و ضد اطلاعات پدرمان را درمی‌آورند. ما بیچاره‌ها چه کنیم؟

خلبانان هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران هم مانند خلبانان نیروی هوایی ازجمله ایثارگرانی هستند که حق‌شان آن‌طور که باید و شاید ادا نشده و به‌اندازه جایگاه و کارنامه والایی که در دفاع از خاک و ناموس ایرانی داشتند، قدر ندیدند. سریال تلویزیونی سیمرغ که اوایل دهه ۱۳۷۰ ساخته شد، یکی از آثار تصویری درباره این خلبانان بود که باعث شد نامی از آن‌ها بین مردم برده و شناختی ابتدایی و نسبی درباره سلحشوری‌های آن‌ها در مقطع ابتدایی دفاع مقدس حاصل شود. اما در این سریال نیز تنها چندنام ازجمله احمد کشوری، علی‌اکبر شیروودی و حمیدرضا سهیلیان از شهدای هوانیروز مطرح شدند. در حالی‌که هوانیروز باز هم مثل نیروی هوایی، پر از قهرمانانی است که قصه زندگی هرکدام، می‌تواند سوژه یکسریال یا یک‌کتاب باشد.

«رقص دلفین‌ها» نام یکی از معدود کتاب‌هایی است که سال‌ها پیش به قلم حجت شاه‌محمدی توسط انتشارات سوره مهر منتشر شد و خاطرات جنگ سرهنگ خلبان هوانیروز غلامرضا علیزاده نیلی را در بر می‌گیرد. در این کتاب از دیگر شهدای هوانیروز و خلبانان هلی‌کوپتر شکاری کبری از جمله احمدعلی نجاریان، منصور وطن‌پور و علیرضا حراف نیز نام برده و خاطراتی ذکر شده است. یک نکته مهم درباره این کتاب و خاطرات مندرج در آن، این است که مظلومیت نیروهای مردمی و انقلابی ارتش را در مقطع ابتدایی انقلاب و شروع جنگ تصویر می‌کند.

این موضوع در یکی از اولین خاطره‌های کتاب مطرح شده است؛ جایی که صحبت از این است که خلبانان و پرسنل هوانیروز هم مورد اتهام مردم بودند هم ساواک و ضداطلاعات ارتش:

«رضا پرسید: جایگاه ما نظامی‌ها در این انقلاب کجاست؟ اگر همراه مردم شعار بدهیم، می‌گویند تظاهر می‌کنیم، به خاطر همین تظاهر، مأموران ساواک و ضد اطلاعات پدرمان را درمی‌آورند. ساکت باشیم و شعار هم ندهیم، می‌گویند ضد انقلاب هستیم. ما بیچاره‌ها چه کار باید بکنیم و به چه کسی باید پناه ببریم؟»
(صفحه ۱۹)

خلبانی که اعلامیه‌های امام را پخش و سپس کشف‌شان می‌کرد

یکی از شخصیت‌های شاخص خاطرات امیرِ علیزاده نیلی، شهید احمد نجاریان است که بین خلبان‌ها به حاجی معروف بود و طبق روایت راوی خاطرات «رقص دلفین‌ها»، تا پیش از انقلاب، یکی از خلبان‌های بی‌انضباط بود و غیبت‌های زیادی داشت.

سرهنگ علیزاده نیلی می‌گوید نجاریان اصلاً توجهی به دستورات فرماندهان نداشت و کار خود را می‌کرد. اما با پیروزی انقلاب، علت بی‌انضباطی‌هایش مشخص شد و خلبان‌ها متوجه شدند نجاریان در تمام مدت غیبت‌هایش به قم می‌رفته و اطلاعاتی‌های امام خمینی (ره) را به پایگاه منتقل می‌کرده است. خود نیز توزیع آن‌ها را به عهده می‌گرفته و سپس برای پوشش و لو نرفتن، آن‌ها را کشف کرده و به دیگران اطلاع می‌داد آن‌ها را در اختیار ضداطلاعات پایگاه قرار دهند!

با وجود آن‌که سال‌ها از دوره آموزشی موشک‌های ضدتانک گذشته بود، تا آن‌روز از آن‌ها استفاده نشده بود و روز اول جنگ وقتی برای شکار تانک‌ها به هوا برخاستند، موشک‌ها شلیک نمی‌شدند. با برگشت به پایگاه، مسئول عملیات اعلام کرد همه این موشک‌ها دچار نقص فنی هستند حرکات نجاریان باعث شد تبدیل به مرکز فعالیت‌های مردمی و انقلابی شود. او خط صحیح انقلاب را برای خلبان‌های دیگر

توضیح داده و به آنها توصیه می‌کرد ضمن شناسایی عوامل ضدانقلاب از آنها فاصله بگیرند. یکی دیگر از موضوعاتی که در خاطرات سرهنگ غلامرضا علیزاده نیلی درباره شهید نجاریان به آنها اشاره شده این است که بیش از دوسوم حقوق ماهیانه خود را به فقرا بخشید و دو طبقه یک خانه را اجاره کرده بود که خود در طبقه بالا زندگی می‌کرد و طبقه پایین را در اختیار بیوه‌زنی که دو فرزند کوچک داشت قرار داده بود. حاج احمد علی نجاریان، باگذشت دوازده‌روز از جنگ، در ۱۱ مهر ۱۳۵۹ به شهادت رسید.

عدم کارایی موشک‌های ضدتانک هلی‌کوپترها در روز اول جنگ

پیش از تجاوز رسمی دولت بعثی عراق به خاک ایران در ۳۱ شهریور، نیروهای ارتش و ژاندارمری تابستان آن سال را به‌طور پراکنده در مرزها درگیر بودند. پاکسازی‌های ارتش و خروج نیروهای قدیمی باعث شده بود با شروع جنگ که از نظر دشمن در زمان مناسبی کلید خورده بود، اوضاع به‌هم‌ریخته و نامناسبی بر نیروهای ارتش ازجمله هوانیروز حاکم باشد. سرهنگ علیزاده نیلی نیز می‌گوید در شروع جنگ، اوضاع قمر در عقرب بود و فرمانده مشخصی وجود نداشت. به‌همین دلیل خلبان‌های هوانیروز، بی‌آن‌که بدانند دشمن دقیقاً کجاست، فرمانده اتاق جنگ شدند.

یکی دیگر از مشکلات خلبان‌های هلی‌کوپترهای شکاری کبری در ابتدای جنگ، عدم کارایی موشک‌های ضدتانک در روز اول است. عزیزاده نیلی می‌گوید با وجود آن‌که سال‌ها از دوره آموزشی موشک‌های ضدتانک گذشته بود، تا آن‌روز از آن‌ها استفاده نشده بود و روز اول جنگ وقتی برای شکار تانک‌ها به هوا برخاستند، موشک‌ها شلیک نمی‌شدند.

با برگشت به پایگاه، مسئول عملیات اعلام کرد همه این موشک‌ها دچار نقص فنی هستند. به این ترتیب هلی‌کوپترهای کبری نتوانستند در روز اول جنگ با استفاده از موشک‌های ضد تانک، ادوات زرهی دشمن را نابود کنند.

اما با دمیدن سپیده صبح روز بعد و رفع معایب موشک‌ها، خلبان‌ها در تیم‌های آتش ۲ یا ۳ فروندی تقسیم شده و به صلاح دید خود به استقبال دشمن رفتند. این گروه‌های آتش موفق شدند تا سوسنگرد را پاکسازی کنند. اما روز بعد در اولین پرواز خود متوجه شدند دشمن دوباره با ده‌ها تانک و نفربر دیگر مناطق بیشتری را اشغال کرده است.

خلبانانی که هم مورد اتهام مردم بودند هم ساواک

سرهنگ وطن‌پور به اوضاع سروسامان می‌دهد

راوی «رقص دلفین‌ها» هم مانند دیگر راویان می‌گوید در روزهای شروع جنگ، حفاظت از ادوات و پرنده‌های ترابری و شکاری خوب نبود و یکی از روزهای اول جنگ که یک‌بالگرد شینوک در پادگان اهواز فرود آمد، مشخص نبود بین همه مسافران‌ش چه کسی ایرانی و چه کسی عراقی یا ستون پنجم است!

در همان مقطع رادیو اهواز هم خواسته یا ناخواسته به دشمن اطلاعات می‌داد. چون هر انفجاری را که در شهر رخ می‌داد با جزئیات دقیق اطلاع‌رسانی می‌کرد و این‌امکان را به دشمن می‌داد که گرای گلوله‌های خود را تصحیح کند تا توپ یا خمپاره بعدی دقیق به هدف برخورد کند.

در همین شرایط، همان‌طور که اشاره شد، خلبانان هوانیروز اطلاع دقیقی از وضعیت و تحرکات دشمن یا نقاط حساس و استراتژیک‌اش نداشتند. به همین دلیل در اجرای مأموریت‌ها هرخلبان، برای خودش فرمانده بود. به‌علاوه بالگردها در فضای باز و زیر آتش توپ و خمپاره قرار داشتند و دسترسی به آن‌ها برای هرگونه عمل خرابکارانه و دستکاری فنی، بسیار سهل و آسان بود. مشکل دیگر خلبان‌ها این بود که عده‌ای از مسئولان و مردم آن‌ها را به‌عنوان خلبانان ارتش شاهنشاهی

می‌شناختند و اطمینانی به آن‌ها نداشتند. به همین دلیل اگر خلبانی با دلسوزی درباره نوع مأموریت و عملکرد بالگردها اشکالی مطرح می‌کرد، مُهر ضدانقلاب را بر پیشانی خود حس می‌کرد. به همین دلیل این خلبان‌ها سکوت کرده و گلایه یا نکته‌ای بیان نمی‌کردند.

مشکل دیگر خلبان‌ها این بود که عده‌ای از مسئولان و مردم آن‌ها را به عنوان خلبانان ارتش شاهنشاهی می‌شناختند و اطمینانی به آن‌ها نداشتند. به همین دلیل اگر خلبانی با دلسوزی درباره نوع مأموریت و عملکرد بالگردها اشکالی مطرح می‌کرد، مُهر ضدانقلاب را بر پیشانی خود حس می‌کرد. به همین دلیل این خلبان‌ها سکوت کرده و گلایه یا نکته‌ای بیان نمی‌کردند با طلوع آفتاب صبح ششمین یا هفتمین روز جنگ، سرهنگ علیزاده نیلی همراه دیگر خلبان‌های شکاری و ترابری هوانیروز به پادگان اهواز برگشت.

همان روز بود که شهید سرهنگ منصور وطن‌پور به این خلبان‌ها پیوست و سروسامانی به آن‌ها داد. تدبیر در فرماندهی وطن‌پور باعث شد همیشه یک فروند بالگرد ۲۱۴ به عنوان بالگرد امداد و نجات همراه تیم‌های آتش کبری در مأموریت‌ها باشد تا در صورت بروز سانحه به خلبان‌ها کمک کند.

با دستور ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت مبنی بر انتقال نیروهای محلی به شهرهای خود، پادگان‌های جنوب عملاً فاقد نیروی لازم برای مقابله با دشمن بودند. با رسیدن روز هشتم جنگ خلبان‌های هوانیروز هنوز نتوانسته بودند موقعیت نیروهای خودی و دشمن را به طور کامل شناسایی کنند. در همان‌روز سرهنگ وطن‌پور به ناچار پیشنهاد پرواز در شب را مطرح کرد که برای هلی‌کوپترهای کبری خطرناک بود. به همین دلیل کسی از خلبان‌ها حاضر به پذیرش این پیشنهاد نشد. اما وطن‌پور که فرمانده عملیاتی منطقه بود اعلام کرد به تنهایی اقدام به انجام این کار می‌کند. در نتیجه باقی خلبان‌ها نیز اعلام همراهی کردند. شهید وطن‌پور فردای همان شب در نهم مهر ۱۳۵۹ در سوسنگرد به شهادت رسید.

خلبانی که خود را طعمه می‌کرد تا خلبان‌های دیگر راحت شکار کنند

یکی از خلبانانی که نامش در کتاب «رقص دلفین‌ها» ذکر شده، شهید علیرضا حراف است. ویژگی پروازی او به روایت سرهنگ عزیزاده نیلی، شجاعت و بی‌باکی عجیبی است که باعث می‌شد بالغرد خود را طعمه کند تا خلبان‌های موشک‌انداز بتوانند به راحتی تانک‌های دشمن را شکار کنند. این خلبان روز دهم اردیبهشت ۱۳۶۱ در جریان عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر به شهادت رسید.

با گذشت ۲۰ روز از جنگ، یکی از افسران عراقی که به اسارت خلبان‌ها درآمده بود اعتراف کرد دشمن قصد دارد با ایجاد پلی روی کارون، دست به تحرکات جدید بزند. این خبر به سرعت به سمع و نظر ابوالحسن بنی‌صدر رسید اما او گفت عراق توان آمدن به این سوی کارون را ندارد. در نتیجه جای نگرانی نیست.

اما صبح روز بعد یک تیپ از نیروهای عراقی از کارون عبور کرد و مناطق زیادی از جمله پل مارد را به اشغال درآورد.

اما بد نیست در کنار ذکر خیر و ویژگی‌های شخصیت‌هایی چون شهیدان نجاریان، وطن‌پور و حراف، به یکی از ویژگی‌های سرهنگ علیزاده نیلی هم اشاره کنیم.

این خلبان حین اجرای مأموریت و حضور در تیم آتش، اگر یک نفر یا جمعی از نیروهای دشمن را در حال تسلیم و بالا بردن دست‌ها مشاهده می‌کرد، شلیک گلوله و راکت را متوقف کرده و به آن‌ها امان می‌داد.

اسرایی که بنا بود کشته شوند اما عمرشان به دنیا بود

دو خاطره از خاطرات سرهنگ خلبان علیزاده نیلی درباره اسرای عراقی و مربوط به عملیات فتح المبین هستند. در خاطره اول او و کمک خلبانش حین پرواز به سه سرباز سبزپوش که لباسی همرنگ لباس نیروهای سپاه پاسداران را به تن داشتند مشکوک شدند. در نتیجه چندبار بالای سر آن‌ها پرواز کرده و دور زدند.

با وجود حصول اطمینان از عراقی بودن سربازها، سرهنگ علیزاده و خلبان همراهش، سه سرباز عراقی را از پشت مورد هدف قرار نداد و روبروی شان روی زمین فرود آمد. دوتن از سربازهای دشمن با ترس از فرود هلی‌کوپتر به علامت تسلیم دست‌ها را بالا برده و نفر سوم شروع به فرار کرد.

باورم نمی‌شد در لحظاتی که می‌خواستم هرچه زودتر کار اسرا را یک‌سره کرده و به خط آتش بازگردیم، توپ‌ها هم برایمان بازی در بیاورند علیزاده با پیاده شدن از هلی‌کوپتر صورت سرباز اول را بوسید که این کار باعث شد سرباز دوم خود جلو آمده و دست‌هایش را دور گردن خلبان ایرانی حلقه کند. در نتیجه نفر سوم که نیز که فاصله‌ای را دویده و دور شده بود، با دیدن این‌منظره بازگشت و خود را تسلیم کرد. این سه سرباز سوار بالگرد نجات و به عقبه منتقل شدند.

خاطره دومی که درباره اسرای عراقی است، مربوط به صحنه‌ای است که تعداد زیادی از سربازان عراقی در منطقه‌ای ایستاده و دست‌ها را به حالت تسلیم بالا برده بودند. سرهنگ علیزاده می‌گوید در آن شرایط فرصت اسیر گرفتن نبود و وضعیت عملیات طوری نبود که پیروزی را قربانی زنده نگه داشتن تعدادی سرباز دشمن کنند. در نتیجه بنا شد این گروه با توپ دماغه بالگرد به گلوله بسته شوند؛ ضمن این که یک سرباز مشکوک هم بین‌شان بود که قصد استفاده از سلاح خود را داشت. راوی «رقص دلفین‌ها» می‌گوید خود مایل به کشتن اسرای دشمن نبوده و دستور انجام این کار را از کمک‌خلبان خود داد. اما او نیز نسبت به اجرای دستور عدم تمایل نشان داد. علیزاده نیز روی خود را از صحنه گرداند تا شاهد کشتار سربازهای تسلیم‌شده نباشد.

اما بر اثر مشیت الهی، توپ ۲۰ میلی‌متری دماغه کار نکرده و به اصطلاح عمر این اسیران به دنیا بوده است. سرهنگ علیزاده می‌گوید: «باورم نمی‌شد در لحظاتی که می‌خواستم هرچه زودتر کار اسرا را یک‌سره کرده و به خط آتش بازگردیم، توپ‌ها هم برایمان بازی در بیاورند.» (صفحه ۱۰۲) به این ترتیب این اسرا سوار بالگرد نجات شده و به عقبه جبهه منتقل شدند.

خلبانانی که هم مورد اتهام مردم بودند هم ساواک

وصیت کردم ولی شهید نشدم

یکی از خاطرات سرهنگ علیزاده نیلی درباره عملیات محرم است که در آن، حین سوارشدن به بالگرد و پیش از پرواز، وصیت‌های خود را به صورت شفاهی به یکی از پرسنل فنی گفت. او می‌گوید پس از پایان مأموریت و فرود در پایگاه مشغول بازدید از بدنه بالگرد خود بوده که متوجه سوراخ بزرگی روی جعبه مهمات بالگرد می‌شود. با بررسی دقیق مشخص شد اگر ترکش برخورد کرده، کمی پایین‌تر بود باعث انفجار گلوله‌های درون جعبه مهمات و انهام کل بالگرد می‌شد.

از کمک خلبان خواستم آماده شهادت باشد

علیزاده نیلی در روزهایی که عملیات بدر در زمستان ۱۳۶۳ در جریان بود، پروازهایی داشت که یکی از آن‌ها برایش خاطره‌انگیز است. او پس از انجام یک مأموریت که همراه دو بالگرد دیگر کبری انجام شد، در حالی که ۴ راکت در مخزن خود داشته، قصد بازگشت به پایگاه می‌کند. اما به دو بالگرد همراه می‌گوید با زدن ۴ راکت باقی‌مانده بازخواهد گشت. در نتیجه دوباره وارد منطقه درگیری و به‌طور

غافلگیرکننده‌ای با ۳ فروند بالگرد عراقی مواجه می‌شود. این بالگردهای روسی به دلیل حمل بیش از ۸۰ راکت، بین خلبان‌های ایرانی به «انبار مهمات» معروف بودند. در آن موقعیت یک‌هلی‌کوپتر کبری با ۴ راکت روبروی ۳ هلی‌کوپتر عراقی قرار داشت که هرکدام ۸۰ راکت داشتند. به این ترتیب راهی جز درگیری برای عزیزاده نیلی و کمک خلبان همراهش باقی نمانده بود.

نمی‌توانستم وسیله را به پشت خط آتش برسانم. مجبور شدم پرنده‌ام را جلوی خاکریز عراقی‌ها زمین بگذارم. وقتی پیاده شدم، دیدم عراقی‌های درون سنگر، دست‌هایشان را بالا گرفته و تسلیم شده‌اند. خنده‌ام گرفت و با زبان فارسی سرشان فریاد کشیدم: «بدبخت‌ها، بالگردم آتش گرفته، من هم اسلحه‌ای ندارم. اسیر بهتر از این دیده بودید؟!» خلبان ایرانی ۴ راکت خود را به سمت بالگردهای عراقی شلیک کرد که هرکدام با فاصله زیادی از بالگردها به زمین خورده و منفجر شدند. اما عزیزاده دور نزده و منطقه را ترک نکرد. بلکه ادامه مسیر داده و طبق روایت خود «به قصد روکم‌کنی» به سمت آن‌ها پرواز کرد. ضمن این کار نیز از کمک خلبان خود خواست برای شهادت آماده باشد. عزیزاده طبق عادت خود با حرکت مستقیم به سمت هدف، دست خود را روی ماشه مسلسل توپ دماغه گذاشت و شلیک کرد. اما با تعجب متوجه شد چهار فشنگ ۲۰ میلی‌متری در مخزن باقی مانده و در

همان لحظه به سمت ۳ بالگرد دشمن شلیک شده‌اند. همین شلیک باعث شد ۳ بالگرد یا انبار مهمات عراقی از هم جدا شده و پراکنده شوند. علیزاده نیلی نیز با استفاده از این فرصت دور زده و به سرعت از منطقه خارج شد.

خواهی فهمید معامله با خدا چه کیفی دارد!

یکی دیگر از خلبانان جسور و عجیبی که سرهنگ علیزاده نیلی در خاطرات خود از آن‌ها یاد کرده، سرهنگ دوم عبدالله نجفی است که پس از جنگ در سال ۱۳۷۳ بازنشسته شد. نجفی تنها خلبانی است که توانست در طول جنگ با بالگرد یک‌هواپیمای میراث دشمن را سرنگون کند و جمله جالبی دارد که در صفحه ۱۲۸ کتاب «رقص دلفین‌ها» درج شده است:

«جانی که قرار است در خیابان و بیابان از کف انسان برود، چه بهتر که در میدان رزم تقدیم صاحبش بشود، پس چرا برای نگهداری‌اش باید این قدر از دشمن ترسید. باید به قلبش زد، آن وقت خواهی فهمید که معامله رو در رو با خدا چه کیفی دارد.» (صفحه ۱۲۸)

امیر خلبان نجفی در طول عملیات فتح‌المبین مورد هدف قرار گرفت و منهدم شد اما او موفق شد خود و کمک‌خلبان‌ش را نجات داده و در حالی که صورتش از حرارت آتش سرخ شده بود به عقبه بازگردد. طبق روایت علیزاده نیلی، نجفی هنوز از بالگرد

نجات پیاده نشده بود که پرسید: «کدام بالگرد کبری آماده مأموریت است؟» و بدون این که استراحتی بکند، سوار بر یکی از آن ها شد و مجدداً به خط آتش بازگشت. راوی «رقص دلفین ها» می گوید سرهنگ نجفی، خود ماجرای سانحه برای بالگردش را این گونه تعریف کرده است: «روی سنگر عراقی ها بودم. هرکدام سرشان را از سنگر بیرون می آوردند، یک گلوله خرجشان می کردم. آخر دیگر تانک و خودرویی وجود نداشت که به راکت و موشک ببندم، اما سنگرهای زیادی باقی مانده بود که می بایست به حساب آن ها می رسیدیم. دلم نمی آمد برای یک سنگر یک فروند موشک یا راکت حرام کنم. این بود که مثل گذشته با توپ بالگرد شروع به کار کردم. همین طور که مشغول بودم، مرا زدند و بالگردم آتش گرفت. چاره ای جز فرود نداشتم. نمی توانستم وسیله را به پشت خط آتش برسانم. مجبور شدم پرنده ام را جلوی خاکریز عراقی ها زمین بگذارم. وقتی پیاده شدم، دیدم عراقی های درون سنگر، دست هایشان را بالا گرفته و تسلیم شده اند. خنده ام گرفت و با زبان فارسی سرشان فریاد کشیدم: «بدبخت ها، بالگردم آتش گرفته، من هم اسلحه ای ندارم. اسیر بهتر از این دیده بودید؟!» نمی دانم بیچاره ها تو حرف های من چه چیزی را شنیدند که پا به فرار گذاشتند. بالگرد نجات هم روی زمین نشست و سوار آن شده از خط آتش بیرون آمدم. از زمین جدا نشده، بالگردم روی زمین منفجر شد و کوهی

از آتش به هوا رفت.)) (صفحه ۱۲۸ به ۱۲۹)



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوہ

با ۳ خلبان شهید سانحه بالگرد ابراهیم رئیسی بیشتر آشنا شوید

در سانحه بالگرد، آیت الله سید ابراهیم رئیسی، رئیس جمهور و همراهان او از جمله امیرعبداللهیان، آیت الله آل هاشم، مالک رحمتی استاندار آذربایجان شرقی و همچنین سردار سید محمد مهدی موسوی، فرمانده یگان حفاظت نهاد ریاست جمهوری و خلبانان و کادر پرواز بالگرد به شهادت رسیدند.

یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۳ بالگرد حامل رئیس جمهوری اسلامی ایران و همراهانش که برای بازدید از سد خداآفرین و افتتاح چندین طرح ملی و استانی به آذربایجان شرقی رفته بودند، به علت شرایط نامساعد آب و هوایی، دچار سانحه شد و تمام سرنشینان بالگرد به شهادت رسیدند.

در این سانحه هوایی، آیت الله سید ابراهیم رئیسی، رئیس جمهور و همراهان او از جمله امیرعبداللهیان وزیر امور خارجه، آیت الله آل هاشم امام جمعه تبریز، مالک رحمتی استاندار آذربایجان شرقی و همچنین سردار سید محمد مهدی موسوی، فرمانده یگان حفاظت نهاد ریاست جمهوری و خلبانان و کادر پرواز بالگرد به شهادت رسیدند.

گروه پروازی رئیس جمهور در این پرواز از آشیانه جمهوری اسلامی ایران بودند که متعلق به نیروی هوایی ارتش بود. در ادامه، این عزیزان را بیشتر بشناسید.



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

سوابق خدمات و فعالیت‌های کادر پروازی شهادت

امیر سرتیپ دوم خلبان سید طاهر مصطفوی خلبان اصلی پرواز رئیس‌جمهور با تخصص خلبانی بالغرد ۲۱۴ با ۲۰۰۰ ساعت پرواز بود. او ۲۰ شهریور ۱۳۴۸ در شهرستان گنبد کاووس در استان گلستان چشم به جهان گشود. از این شهید عزیز دو دختر و یک پسر و یک نوه به یادگار مانده است. یگان خدمتی وی نیز آشیانه جمهوری اسلامی ایران بود.

امیر سرتیپ دوم خلبان محسن دریانوش کمک خلبان پرواز رئیس‌جمهور است که ۲۲ مهر ۵۹ در شهرستان نجف آباد اصفهان چشم به جهان گشود. او در سال ۱۳۷۸ وارد خدمت نیروی هوایی ارتش شده بود. دو فرزند پسر از این شهید عزیز به یادگار مانده است. امیر خلبان محسن دریانوش در کارنامه خدمتی خود دارای ۱۴۵۰ ساعت پرواز است.

سرهنگ دوم فنی بهروز قدیمی با تخصص الکترومکانیک، ۱۰ آذر ماه سال ۵۸ شهرستان ابهر در استان زنجان چشم به جهان گشود و ۲۵ شهریور ۷۴ وارد نیروی هوایی ارتش شد. او در پایگاه‌های شکاری همدان، چابهار، مهرآباد و آشیانه جمهوری اسلامی ایران خدمت کرده بود.

دو فرزند پسر از این شهید عزیز به یادگار مانده است. سرهنگ دوم فنی بهروز قدیمی دارای ۷۲۰ ساعت پرواز بود. منبع : خبرآنلاین



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

اصول فرماندهی به سبک شهید حسن باقری

حسن خودش رفته بود سرکشی خط. دید که خاک ریز بالا نیامده، لودر پنچر شده بود. سراغ فرمانده گردان را هم از ستاد لشکر گرفت. خواب بود.

خیلی ناراحت بود. می گفت: یعنی چه که فرمانده گردان هفت کیلومتر عقب تر از نیروهایش است؟ اگر قرار بود گردان با بی سیم هدایت شود، از مقر تیپ این کار را می کردیم. وقتی فرمانده گروهان از پشت بی سیم می گوید در سمت راست فشار وجود دارد، فرمانده گردان باید با گوشت و خونش بفهمد چه می گوید. باز توقع داریم خدا کمک کند. این طوری که نمی شود. فرمانده گردان باید جلوتر از همه نیروهایش باشد.» منبع : کتاب یادگاران جلد ۴؛



خصوصیت منحصر به فرد حسن باقری

حسن باقری یکی از فرماندهانی بود که در پی تحول در شیوه نبرد بود و توانست آن را گام به گام به مرحله اجرا درآورد. حاج «قاسم سلیمانی» درباره وی چنین گفته است: «حسن واقعاً یک رهبر بود. تعبیرم این است که او بهشتی جنگ بود؛ یعنی همان نقشی که مرحوم بهشتی برای انقلاب و امام داشت، حسن باقری همان نقش را برای جنگ و جبهه داشت. قطعاً همه فرماندهان قدیمی جنگ نظرشان این است که اگر حسن زنده می ماند، در وضعیت جنگ قطعاً تأثیر داشت.

حسن پرورش دهنده همه ما بود». پس از تفحص در گفتارها، مشاهده میشود فرماندهانی که با وی در ارتباط بوده اند، از سه منظر «سلوک فردی»، «فرماندهی بر نیروها» و «قدرت تفکر نظامی»، او را ستایش کرده اند:

۱- حسن باقری فرماندهی در میدان جنگ را با تعهد و اعتقاد دینی درهم آمیخت و توانست یکی از فرماندهان صاحب سبک در نبردها باشد. او خودسازی انقلابی را از سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز کرد. این خودسازی و تربیت درونی،

موجب شد تا بتواند از تزکیه روح در ارائه شیوه های الهی در فرماندهی بهره جوید. او براساس آموزه های دینی که انقلاب اسلامی ایران آن را متبلور ساخت، فرماندهی کرد. این نوع فرماندهی موجب شد که حرکات و راه و روش خود را با مبانی دینی هماهنگ کند.

۲- قدرت تفکر و طراحی و ارائه شیوه های نو در نبرد و همچنین قدرت تجزیه و تحلیل قوای خودی و دشمن، از مشخصه های او برشمرده شده است. شهید «مهدی زین الدین» در این باره چنین گفته است: «از جهت قدرت فکری، قدرتی داشت که می توانست همه مسائل را تجزیه و تحلیل و برای آنها برنامه ریزی کند که در توان کسی نبود. این ذهن خلاق و روشن او بود که خیلی از طرح های جدیدی را که به فکر دیگران نمی رسید، مطرح می کرد».

حسن باقری از کسانی بود که با قدرت بالا در تجزیه و تحلیل، شیوه نبرد را براساس واقعیات پیشرو تعیین می کرد؛ آنچنان که سه ماه پس از آغاز جنگ و در اوج ناامیدی فرماندهان نظامی نوشت: «باید به خود جرأت داد که این نوع جنگیدن به درد نمی خورد و لازم است که استراتژی این جنگ عوض شود.»

شیوه‌های نوین جنگی که براساس مقدمات و با حضور داوطلبان جنگی پی ریزی شد، توانست روند جنگ را از حالت رکود خارج کند و عملیات پیروزمند بعدی براساس این شیوه‌ها طراحی و اجرا شد. او از ارکان تغییر شیوه نبرد با دشمن بود.

۳- در بررسی و شناخت فرماندهان جنگ ۸ ساله، عمدتاً به ۲ گروه برمی‌خوریم. یک گروه در صحنه‌های ستادی و طراحی نبرد هنرنمایی کرده‌اند. این گروه در قرارگاه‌ها حضور داشتند و کمتر در میان مردم عادی شناخته شده‌اند. به همین دلیل، با اینکه در دوران پس از جنگ نام فرماندهان شهید بسیار برده شده، اما نام این گروه کمتر به میان آمده است. از سوی دیگر، عده‌ای در صحنه نبرد توان رهبری‌های داشتند. این فرماندهان، به خاطر اینکه با نیروهای مردمی ارتباط زیادی داشتند و همچنین به دلیل شجاعت، صمیمیت با نیروهای تحت امر، برخورداری از روحیه دینی و مردمی و قابلیت‌های فرماندهی در صحنه جنگ، شناخته شده هستند. قیافه و اندام لاغر او چنان بود که در نگاه اول، کسی تصور نمی‌کرد بتواند در صحنه جنگ قاطعانه فرمان براند؛ اما نشان داد که در کشاکش نبرد، صریح‌ترین و قاطعانه‌ترین تصمیم‌ها را گرفته که حتی برای نزدیکترین کسان او نیز غیرمنتظره بوده است؛ به طوری که سردار «محمد باقری» روایت می‌کند:

«در مرحله دوم عملیات رمضان، برای یکی از گردانهای عمل کننده، حادثه ای پیش آمد. آن گردان در محاصره دشمن قرار گرفته بود. در قرارگاه نصر، حسن بی سیم رده گردان را هم گوش می کرد. احساس کرد یکی از گردانها زیادی پیش رفته و ممکن است به محاصره بیفتد. به فرمانده یگانش تذکر داد. همینطور هم شد و گردان به محاصره افتاد.

شروع کرد به صحبت با فرمانده تیپ و پرسید: الان کجا هستی؟ گفت که در مقر تیپ هستم. گفت: باید بروی از موانع عبور کنی، وارد صحنه نبرد شوی و این گردان را از محاصره نجات دهی و تا خودت نروی، این اتفاق نمی افتد. این گردان متوجه نیست و اگر بگویی در محاصره است، ممکن است دستپاچه شود و وضع را خرابتر کند. آن فرمانده تیپ استدلال آورد که نیازی نیست من بروم و دارم توپخانه را هماهنگ می کنم، کار دارم و....

برای من عجیب بود، به کسی که حداقل ۲ سال بود شبانه روز در جنگ با هم بودند و همدیگر را خوب می شناختند، حکم کرد: اگر همین الان از سنگرت راه نیفتی و به سمت خط نروی و این گردان را نجات ندهی، با تو برخورد می کنم. من الان می آیم آنجا، تو نباید در سنگرت باشی؛ یا می روی در محاصره و به همراه گردان شهید می شوی، یا اینکه آنها را از محاصره نجات می دهی. گردان محاصره شده در آن طرف و

فرمانده تیپ زنده و سالم در این طرف، برای من قابل پذیرش نیست. آنچنان برخورد کرد که در سنگر فرماندهی قرارگاه نصر، همه رنگ شان پرید)). (دست نوشته ها)

با فروغ باقری، جان حسن

لاله پرورگشت بستان حسن

دید در آینه حق الیقین

فتح را در جبهه فتح المبین

با سلاح عشق دشمن را شکست

راه را بر لشکر بیداد بست

از طریق القدس چون آگاه گشت

با سپاه مردمی همراه گشت

همچو توفانی که در آوردگاه

افکند کوه سیاهی را چو کاه

بر سر دشمن چو می آمد فرود

رعد آسا، پای تا سر شعله بود



شہید حسن باقری

شہید غلامحسین افشردی معروف بہ

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوہ

لذت در راه خدا جنگیدن

شهید حسن باقری: اگر می‌بینیم که در کار خستگی وجود دارد، باید بریم اون مورد رو حل بکنیم. کار، کاری نیست که توش خستگی داشته باشه، جنگیدن در راه خدا خستگی نداره، اگر داریم خسته می‌شیم، باید بشینیم بررسی کنیم ببینیم علتش چیه؟ چرا داریم خسته می‌شیم؟ این، ایراد اینه که یه چیز غیر خدایی قاطی قضیه است. اگر غیر خدایی و غیر شرعی داخل مسئله جنگ ما نباشه، یقین بدویند که هر لحظه بر لذت جنگیدن اضافه می‌شه، حالا با لذت در راه خدا جنگیدن... منبع: یادگاران، کتاب باقری

آن روز، روز تلخی برای فرماندهان بود.

محسن رضایی گفت: «انگار انفجاری در مغزم شکل گرفت». او با نگرانی از آینده جنگ گفت: «احساس کردم یکی از بازوهایم را از دست دادم؛ حالا چطور می‌خواهیم جنگ را ادامه دهیم؟» حاج قاسم سلیمانی گفت: «در طول جنگ هیچ روزی برای بچه‌های جبهه به اندازه شهادت حسن باقری سنگین نبود؛ شهادت او برای جنگ ضایعه‌ای بود که تا پایان جنگ جبران نشد».

بیشتر از «هوش زیاد»، اراده‌ای قوی و همت داشت

«من در تربیت غلامحسین روی دو چیز حساس بودم. یکی «حلال و حرام» و دیگری «راستگویی و طهارت به معنای پاک بودن» به او می‌گفتم: «مادر جان، امر دین اینطور است و میان «پاکی» و «ناپاکی» چیز دیگری وجود ندارد.»

در گذشته اینهمه وسایل نبود. اگر امروز می‌بینید بچه‌های سه-چهار ساله در مورد دین صحبت می‌کنند، حافظ قرآن هستند و مسائل شرعی‌شان را به راحتی می‌پرسند، از برکت جمهوری اسلامی است و نعمتی که خداوند به مردم شیعه و مسلمان ایران ارزانی داشته است، در این خصوص «کبرا افشردی بهروز» مادر شهید



نابغه جنگ دفاع مقدس لقب کدام شهید است!؟

غلامحسین افشردی، مشهور به حسن باقری، نخستین روز مهرماه ۱۳۵۹، با آغاز جنگ، وارد خوزستان شد و ۲۸ ماه عمر خود را در میدان های جنگ گذراند. او در این مدت نه چندان طولانی، به جایگاهی رسید که اطلاعات، طراحی و نیز اجرای عملیات های کوچک و بزرگ به او متکی شد.

حسن باقری علاقه زیادی به کادر سازی و تربیت نیرو برای فرماندهی داشت. مهدی زین الدین از معروفترین پرورش یافتگان اوست که بعدها به فرماندهی لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب رسید. از جمله پرورش یافتگان باقری، حسین علی ترکی نخستین فرمانده لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب بود. وی در ۶ بهمن ۱۳۶۰ در شوش بر اثر اصابت خمپاره شهید شد. به عقیده محسن رضایی فرمانده سپاه ایران در زمان جنگ، موفقیت نیروهای مسلح ایران با روش توسعه تجربی حاصل شد که حسن باقری از متخصصین و مبدعین آن بود. این روش موجب تدوین نظام دفاعی شامل اندیشه دفاعی، اصول و قواعد عملیات، دکترین نظامی و اصول و قواعد رزم برای ایران گردید. این روش مبتنی بر اصول منطقی و تجارب پایه در سال اول نبرد نیروهای

ایران و عراق بود، که با کمک اصول منطقی از تجارب پایه دانش دفاع انقلابی ساخته می‌شد. مستندسازی تجارب و مفهوم‌سازی تجربی و توسعه دانایی محور اساسی این روش به‌شمار می‌آید.

محسن رضایی فرمانده پیشین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که مدت‌ها با حسن باقری هم‌رزم بود، درباره او می‌گوید: شهید باقری اسوه حماسه و شجاعت و استعداد فوق‌العاده بود. ایشان از یک روحیه سلحشوری و حماسی بسیار عظیمی برخوردار بود. در خطوط مقدم همیشه حاضر بود.

سردار غلامعلی رشید فرمانده وقت قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء در بخشی از آثار منتشر نشده، درباره حسن باقری گفته است: من امروز این اعتراف سنگین را اینجا می‌خواهم بکنم که سازمان رزم فعلی سپاه، همین سازمانی که الان در اختیار سپاه است و در وضعیت تهدید در رویارویی دشمنان باید مبارزه بکند، مدیون و مرهون تلاش‌های شخص حسن باقری است.

امیرسپهبد، شهید حاج علی صیادشیرازی

سرعت پیشرفت، موفقیت و مسؤولیت‌پذیریش حسن باقری بسیار زیاد شد به طوری که ایشان بعد از مدت کوتاهی یکی از چهره‌های شاخص و مؤثر قرارگاه کربلا شد. سرعت پیشرفت، موفقیت و مسؤولیت‌پذیریش حسن باقری بسیار زیاد شد به طوری که ایشان بعد از مدت کوتاهی یکی از چهره‌های شاخص و مؤثر قرارگاه کربلا شد. ایشان بسیار قابلیت انعطاف داشت که می‌توانستند به ایشان سمت‌های فرماندهی و مدیریت هم بدهند که همین‌طور هم شد.

در یک جمله باید بگویم که حسن باقری چهره بسیار متعهد، با انگیزه، انقلابی، دلسوز، متحرک و با استعداد داشت و زمینه لازم برای رشد و تکامل مسؤولیتی و خدمت به اسلام عزیز را داشت.

یادم هست که یک شب سردار رضایی به من اشاره کرد شهید باقری امشب ما را به خانه‌اش دعوت کرده است شما هم بیایید با هم برویم چون شما هم جزو ترکیبی هستید که ایشان دعوت کرده است ما با ایشان به اهواز رفتیم. خُب ایشان در یک

اتاق کوچکی مستقر بود ما در همان اتاق کوچک پذیرایی شدیم و می‌توانم بگویم شیرینی عروسی‌شان را خوردیم. ایشان زندگی بسیار ساده، مختصر و مفیدی را تشکیل داده بود. اوایل ازدواج‌شان بود که ایشان به فیض شهادت رسید.

من می‌توانم بگویم که شهید بزرگوارمان سردار حسن باقری یکی از این چهره‌های شایسته بود که نقش خودش را در موقعیت خودش یعنی در صحنه‌های جنگ ایفا کرد یعنی اگر جنگ نبود شاید سپاه به این زودی شناخته نمی‌شد، شاخص نمی‌شد و رشد و تکاملش شکل نمی‌گرفت.

اخلاق و رفتار ایشان که نشأت گرفته از ولایتی بودنش بود خودش کافی است. بنابراین از آثار رفتار، کردار و نحوه فداکاری‌هایش برای بنده کاملاً مشخص است که پایگاه ولایتی ایشان قوی بود و به شدت از این مرکزیت الهام می‌گرفت و زندگی خودش را در زمان انقلاب با توجه به ولایت اداره می‌کرد.

به نظر من به برکت خون ایشان مطمئناً ما تحرک بهتر و موفقیت‌های بیشتری را در ادامه نبرد داشتیم‌شهود باقری به عنوان یک عنصر بسیار شایسته اطلاعاتی در قرارگاه کربلا کارش را شروع کرد.

از همان لحظه آشنایی با حسن باقری محبت‌شان به دل من رفت و یک احساس احترام به ایشان کردم، چون دیدم جوانی با این سن و سال آن قدر پرتلاش، پرتحرک و مؤثر در آن قرارگاه است و شخصیت ایشان برای من خیلی پرمعنی بود، این آشنایی بود که با سردار باقری پیدا کردم.

حسن باقری در شناخت وضعیت دشمن بسیار دقیق و زیرک بود و ارائه بسیار خوبی داشت و بسیار علاقمند بود که با برادران ارتشی در تماس باشد و حتی آن زمانی که پیوند با برادران ارتشی رسمیت نداشت.

ایشان از کسانی بود که به صورت نفوذی با بچه‌های مؤمن ارتش تماس می‌گرفت و تبادل اطلاعات‌شان را با همدیگر می‌کردند و هماهنگی‌شان را با همدیگر می‌کردند.

روحیات شهید باقری را که من دیدم و شنیدم این‌طور بود چهره بسیار دلسوز، پرتحرک، علاقمند و با انگیزه برای انجام مأموریت‌هایش در جبهه بود.

حسن باقری قدرت بیان، قدرت ارائه مطالب و قدرت جمع‌بندی مطالب را داشت و مطالبی که ارائه می‌کرد بسیار زیبا بود.

متناسب با مسؤولیت و مأموریت‌هایی که با سرعت بردوش می‌گرفت تکامل پیدا می‌کرد و نقش خودش را بروز می‌داد و الحمدلله هم مایه خیر و برکت زمان و موقعیت خودش و دنیا شد و این در آن دنیا از سندهای معتبر خواهد بود.

پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

سردار سپهبد شهید، حاج قاسم سلیمانی

بعد از عملیات فتح‌المبین هر فرصتی که به وجود می‌آمد شهید حسن باقری نسبت به تذکرات خیرخواهانه و توجیه فرماندهان که تیپ‌ها را تشکیل داده بودند کوتاهی نمی‌کرد. خصوصاً فرماندهانی که از نظر امکانات ضعیف بودند و امکانات کمی داشتند که یکیش خود من بودم، نقش بسیار ارزنده‌ای را داشت.

حسن باقری خیلی دلش برای مجروحین یا شهدایی که روی زمین می‌ماندند می‌سوخت و مرتب تذکر می‌داد. من دیدم در جلسات حتی هنگام صحبت با این واحد تعاون و بهداری که داشت مرتب سرشان داد می‌زد که چرا شما این قدر ضعیف دارید، چرا شما می‌گذارید یک شهید روی زمین بماند بعد چه‌طوری جواب خانواده‌اش را، جواب مادر شهید را می‌دهید.

روزی هم که حسن باقری شهید شد، من فکر می‌کنم برای جنگ و بچه‌های جبهه و کسانی که حسن باقری را می‌شناختند هیچ چیزی به اندازه شهادت حسن باقری سنگین نبود. شهادت حسن باقری برای جنگ واقعاً یک ضایعه بود، یک ضایعه‌ای

که جای تبریک برای بچه‌های جنگ به هیچ وجه نداشت و این خلاء تا پایان جنگ هم باقی ماند. من می‌خواهم بگویم ماندن خود من در جنگ، در واقع بخش عمده‌ایش را مدیون شهید حسن باقری می‌دانم. او باعث شد که من در جبهه ماندگار بشوم و از همه این‌ها مهم‌تر بنیان‌گذار سازمان رزمی سپاه ایشان بود که تقریباً این تیپ‌ها را راه‌اندازی کرد و محورها را تقسیم کرد.

حسن باقری با بچه‌ها ارتباط عجیبی داشت که خود من تعبیرم این است که حسن باقری واقعاً بهشتی جنگ بود. یعنی همان نقشی که مرحوم [سیدمحمد] بهشتی برای انقلاب و امام(ره) داشت، حسن باقری همان نقش را برای جبهه و جنگ داشت و قطعاً همه فرماندهان قدیمی جنگ نظرشان این است که اگر حسن باقری می‌ماند، در وضعیت جنگ ما به‌طور قطع تأثیر داشت.

حسن باقری واقعاً دنبال ایفای نقش یک فرمانده به تمام معنای اسلامی بود و به همین منظور در جلسات متعدد هر فرصت که پیدا می‌کرد یا نهج‌البلاغه را یا رساله امام(ره) را برمی‌داشت و شروع به موعظه بچه‌های جنگ می‌کرد. دلش می‌خواست روضه خوان و مداح باشد و بچه‌ها را نسبت به مسائل شرعی و مسائل مهم

انگیزه‌ای، اخلاقی و معنوی توجیه کند. به همین خاطر در هیچ جلسه‌ای نبود که حسن باقری از این مسائل مضایقه کند.

حسن باقری همیشه لباس عادی پاسدارها تنش بود. حسن باقری وضعیتش با یک پاسدار عادی هیچ فرقی نمی‌کرد. هیچ وقت نمی‌توانستید تفاوتی بین ایشان و یک پاسدار عادی ببینید. چه از پوتین، بند پوتین، لباس، وضع غذا مگر همان تابلویی که جلوی سنگر فرماندهی نوشته شده بود یا خود سنگر که بیانگر سنگر فرماندهی بود که یک مقدار تفکیک می‌کرد و نشان می‌داد این سنگر، سنگر فرماندهی است و گرنه به غیر از سنگر هیچ کس احساس نمی‌کرد ایشان فرمانده است.

وقتی حسن باقری یک گوشه‌ای می‌نشست و شروع به صحبت می‌کرد، تا صحبت نکرده بود برای همه عادی بود که یک فرد معمولی است. وقتی که حرف می‌زد همه پیچ می‌کردند که این چه کسی است و چه کاره است؟ به دلیل نظرات محکم و بسیار قوی‌ای که داشت و احترامی که همه ناخودآگاه به نظراتش می‌گذاشتند. خرمشهر با اراده حسن باقری آزاد شد واقعاً این طور بود و گرنه اگر ما در آن مرحله متوقف می‌شدیم، عراقی‌ها بقیه را پس می‌گرفتند و یا اگر پس نمی‌گرفتند این قدر

جلوی ما نیرو می‌ریختند که ما قطعاً به جایی نمی‌رسیدیم و چه بسا ما یک سال یا دو سال بعدش می‌توانستیم خرمشهر را آزاد کنیم.

از خصلت‌های ایشان یکی صمیمیت و یکی شجاعت بود. البته برای من این دو خصوصیت اخلاقی بود که در مدیریت حسن باقری بارزترین آن خلاقیتی بود که در فکر ایشان بود که من مثل ایشان ندیدم. به طور قطع ما در صحنه جنگ مثل حسن باقری نداشتیم. حسن باقری کسی بود که اصلاً چشمش به زمین و مادیات نبود، همان نظری را می‌داد که در عمل واقع می‌شد، رشد‌دهنده و پرورش‌دهنده همه ما ایشان بود، رشد‌دهنده و پرورش‌دهنده همه ما حسن باقری بود.

حسن باقری هم از نظر فکری بسیار خوب و پخته بود و هم به نظر می‌رسید و بعد از آن هم به من ثابت شد که آدم شجاع و جسوری است و هم این‌که با بچه‌ها یک صمیمیت ویژه‌ای داشت. به طریقی کاشف همه بچه‌های فرمانده لشکر قدیمی شهید حسن باقری بود بدون استثناء، غیر از یکی دو نفری که در جبهه‌های مختلف مسؤولیت داشتند، عموماً شهید [حسن] باقری کاشف آن‌ها بود و کسانی که مسؤول جبهه‌های مختلف بودند ایشان آن‌ها را به سازمان رزم سپاه آورد.

پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

سردار سرلشکر غلامعلی رشید

در اخلاص، ایمان، تدبیر، هوش، تعادل، توکل، سواد نظامی، فرماندهی و ... برادر حسن باقری به گونه‌ای بود که در بین اکثر برادران هم‌رزم می‌درخشید و بعد از رفتنش احساس کردم سنگین‌ترین لحظات عمرم را می‌گذارم مخصوصاً از نظر انس و الفتی که با ایشان داشتم.

حسن باقری تدبیر داشت و با این قوه الهی در صحنه جنگ سعی داشت که با زحمت فراوان با بحث، مشورت، تفکر و دیدن به بهترین راهکار برسد و در رزم تدبیری عالی به کار گرفته شود. هوشیار، زرنگ و چالاک بود تا بتواند در هر جای حساس و غیر منتظره با حواس جمعی چاره‌ای بیندیشد و در تدبیر اتخاذ شده از قبل انعطافی ایجاد کند و گره عملیات را باز کند و صحنه را به نفع نیروهای اسلام از چنگال سربازان کافر تغییر دهد. حسن باقری برادر بزرگ من بود با این‌که دو سال از او بزرگ‌تر بودم ولی انگار او دو سال از من بزرگ‌تر بود.

پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری

سردار سرلشگر، جانباز شهید حاج احمد سوداگر

حسن باقری به صورت سریع وارد سپاه شد و رفت یک حرکتی کرد. حرکت تندی که همان جا مشخص شد که این برادر یک آدم پرجوش و خروش است و خیلی دنبال مسائل می‌رود.

حسن باقری یک روحیه‌ای داشت که سعی می‌کرد هر چیزی را با گوش می‌شنود با چشم هم ببیند یعنی عمده حرکتش و عمده مسأله‌اش سر این بود که چیزی را که می‌شنود حتماً با چشم هم ببیند. حسن باقری سرکار مصر بود و روی کارها پافشاری می‌کرد.

وقتی برادر حسن باقری نزدیکی‌های اذان پیش ما بودند سعی می‌کردم یک جایی باشم که تمام حرکاتش را ببینم، وقتی برای نماز یا حتی برای وضو گرفتن می‌رفت حس می‌کردم که از تمام کارها دیگر غافل شده است یعنی هیچ کاری را ارجع نمی‌داد. آن قدر مسأله عبادت برای ایشان مهم بود که من با حالت غبطه به ایشان نگاه می‌کردم حتی در وضو گرفتن و نماز خواندن یک طوری بود و یک حالتی داشت. حسن باقری هوشمند بود که چه نکته‌ای را کی بگوید، چه حرفی را کجا بزند، در مقابل چه سؤال‌ی چه پاسخی بدهد.

این که می‌گویم حسن باقری فرصت طلب بود برای این است که همه مطالب را جمع می‌کرد و در بهترین فرصت‌ها از آن‌ها استفاده می‌کرد. فرصت طلبی بد نیست آدم‌های زیرک و زرنگ فرصت طلب هستند، یعنی فرصت‌ها را شکار می‌کنند.

حسن باقری متانت خیلی زیبایی داشت، من یک بار هم ندیدم که ایشان عصبانی و درگیر بشود. حسن باقری خیلی خاکی بود، خوش صحبت بود، خوب حرف می‌زد و خوب صحبت می‌کرد.

در مسئله‌ای من به بچه‌ها گفتم می‌گویند مگر بالاتر از سیاهی هم رنگی هست ما نمی‌رویم. ایشان گفت چرا رنگی که هست قرمزی خون شهید است. ببینید این حرف خیلی زیبا است و به جا هم استفاده شده است، منتها این حرف برای ایشان نبود ولی به جا استفاده و گفته شد.

افتادگی حسن باقری مهم بود وقتی من به ایشان گفتم بلند شوید و به این جا بیایید، ایشان فوری بلند شد و به آن جا آمد یا در مواقع مختلفی که ما با ایشان کار داشتیم ایشان آن قدر حالت افتاده و متواضعی داشت که واقعاً زبان زد بود.

ببینید من واقعاً شهید حسن باقری را دوست دارم. حسن باقری با من و پدرم یک انس و الفت خاصی داشت. وقتی می‌خواست از اهواز به سمت شمال یا به سمت

دزفول برود زنگ می‌زد و می‌گفت به حاج آقا بگو ناهار یا شام درست کند چون ما می‌خواهیم به آن‌جا برویم.

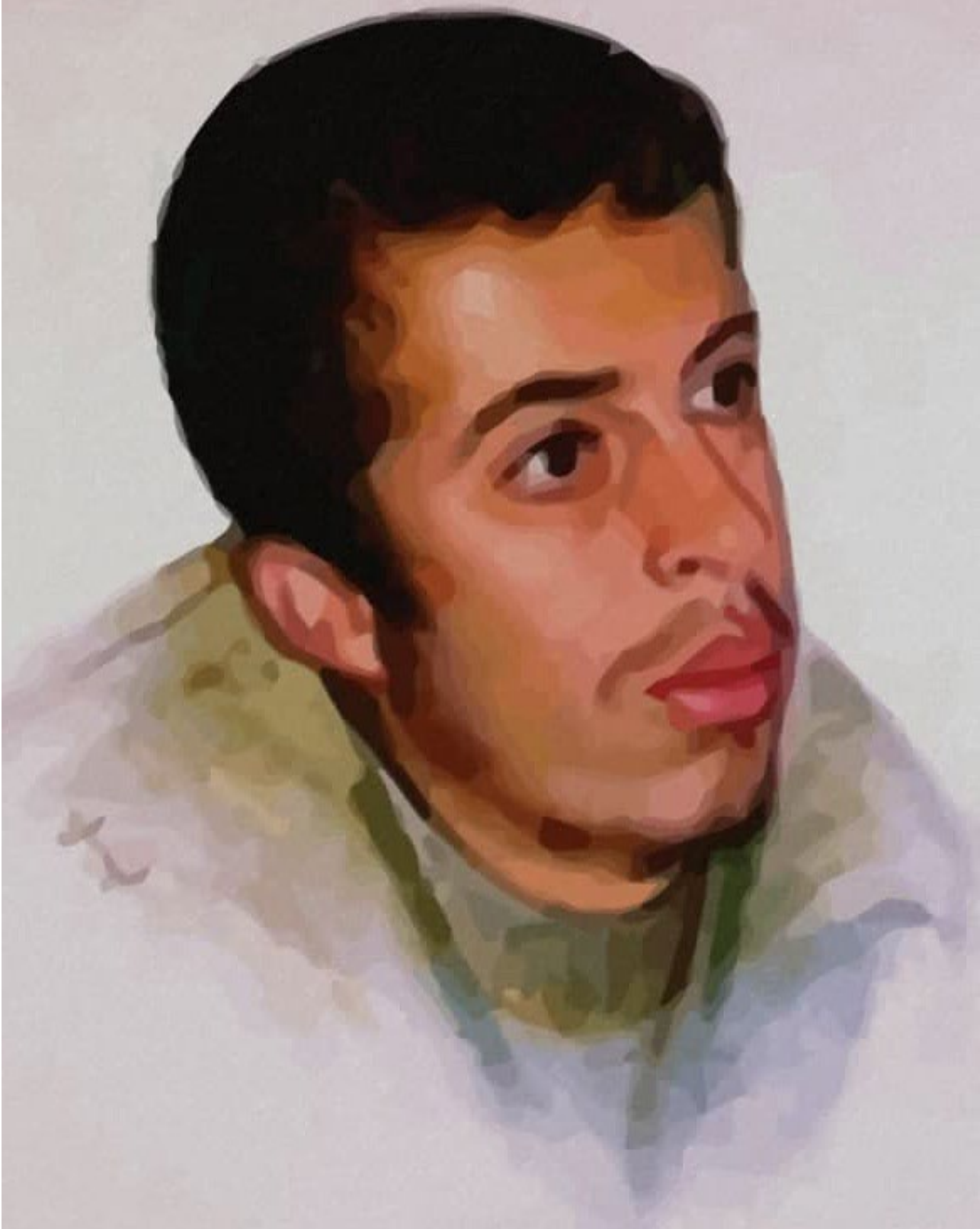
حسن باقری پیش بابای من رفت و گفت پیرمرد چه‌طوری. پدر من خیلی شوخ‌طبع است، ایشان بغلش را باز کرد و گفت من اگر پیرم ولی مغز جوان دارم هنوز، آرزوی عشق‌بازی در جهان دارم هنوز، تو هم که خیلی خوشگل هستی بیا ببینم، بعد یک دفعه حسن باقری دررفت و گفت پیرمرد را نگاه کن.

یکی از خصلت‌های حسن باقری و تفاوت فرماندهی و مدیریت در دوران دفاع مقدس این است که حسن باقری را از قرارگاه خودش بیرون می‌کشد و در سنگر دیده‌بانی به شهادت می‌رساند و یکی دیگر عشق و دوست داشتن است که هر کس می‌خواهد به نوعی ارادت خودش را به حسن باقری نشان بدهد.

حسن باقری حساب شده حرف می‌زد. حساب شده حرف زدن ایشان بر اساس مطالبی بود که سعی می‌کرد به دست بیاورد.

انعطافی که ایشان داشت و قدرت صراحت و تصمیم‌گیری سریعی که ایشان داشت باعث می‌شد مسائل به اتمام برسد.

منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

سردار سرلشگر شهید، حاج حسن تهرانی مقدم

استفاده از راه میانبر، تاختن به نقاط ضعف و استراتژی دشمن را ناکارآمد کردن من این طوری از حسن باقری خروجی می‌گیرم.

تحول‌آفرینی حسن باقری که ما در بخش جنگ می‌خواهیم مطرح کنیم در واقع دفاع از عقلانیت جنگ است که مقفول مانده است.

حسن باقری کارهای نشدنی را شدنی کرد.

حسن باقری دشمن را آنالیز کرد، توانمندی و نقاط ضعف را در آورد، نقاط قوّت و نقاط ضعف دشمن را به‌طور کاربردی کامل شناخت و در نقاط ضعف دشمن نقاط تهاجمی ما را طراحی کرد و نقاط قوّت ما قرار داد و سیستم پدافند و خنثی‌سازی را هم طراحی کرد. تمام هنر حسن باقری در این جمله است.

ایشان عجیب متفکر بود، بیش از این که حرف بزند، عرق بریزد و بدود فکر می‌کرد، بچه‌ی هوشمندی بود. حسن باقری متفکری بود که با تفکراتش این تحول را ایجاد کرد ما باید به آن‌ها بها بدهیم.

ایشان به شناسایی می‌رفت، محور به محور مسؤول اطلاعات می‌گذاشت و سیستم اطلاعات را درست می‌کرد.

ایشان به قدری باهوش بود که طرح سیستم مدیریت و تمرکز آتش را تکمیل کرد.

رئیس تخصصی جنگ حسن باقری بود.

ایشان فکرش باز بود، در واقع عمق دیدش وسیع بود.

حسن باقری یک فرمانده بزرگ با بالاترین فهم استراتژیک در انتخاب هدف و بالاترین قدرت تاکتیکی در شناخت دشمن، زمین و نحوه مقابله با دشمن است.

فرماندهای می‌تواند فرماندهی کند که به تمام اجزاء تسلط تخصصی و اشراف داشته باشد این فرد می‌تواند فرمانده موفقی در صحنه باشد که حسن باقری این‌گونه بود.

حسن باقری به بقیه میدان می‌داد، استعداد را شناسایی می‌کرد، بچه‌ها را بزرگ و تکریم می‌کرد و آن‌ها هم احساس مسؤولیت می‌کردند.

حسن باقری اصلاً کم نمی‌آورد و خوشبختانه جنگ هم از این آدم‌های بزرگ زیاد داشت تک تک شهدا خودشان حسن باقری بودند ولی خُب ایشان یک نابغه و ستاره درخشان‌ترین همه ستاره‌ها بود.

به نظر من حسن باقری مزد شهادت و شجاعتش را گرفت.

منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری

سردار سرلشگر شهید، حاج حسین همدانی

حسن باقری یک سرمایه بزرگی برای جنگ ما بود و قطعاً و یقیناً اگر ایشان در قید حیات بود ما در طول جنگ فواید زیاد و قطعاً نتایج بیشتر از این را داشتیم و حیف بود اما به هر صورت قسمت این بود و ایشان به فیض شهادت رسید.

دانش نظامی، علم نظامی و اعتقادی که به اسلام و مکتب اسلام داشت و امیدواری‌ای که به وعده‌های خداوند داشت حسن باقری را به عنوان یک طراح استثنایی و منحصر به فرد در طول ۸ سال جنگ ما معرفی کرد.

من حسن باقری را با این خصوصیات یعنی امیدواری، استقامت، اخلاص، خوش فکری و آینده‌نگری‌ای که داشت می‌شناسم

حسن باقری آینده را می‌دید، یعنی خاکریز اول را نه خاکریزهای پشت سر را می‌دید و عمیق نگاه می‌کرد، پشت آن مناطقی را که ما داشتیم می‌دیدیم ایشان وسیع‌تر می‌دید. دیدی که حسن باقری داشت و وسعتی که در فکر کردن و طراحی داشت هیچ‌کس انکار نمی‌کند یعنی گواهی و شهادت می‌دهد که ایشان نقش کلیدی و اصلی را در قرارگاه نصر داشتند. اگر من بگویم حسن باقری بعضی شب‌ها ۲، ۳ ساعت بیشتر استراحت نمی‌کرد گزاف نگفتم.

اگر کسی با حسن باقری کار نکرده بود و ایشان را نمی‌شناخت در اولین برخورد و اولین ملاقاتی که با ایشان داشت اصلاً برایش مشکل بود که بپذیرد یک جوانی با این سن و سال این چنین تصمیم می‌گیرد و این چنین قاطع باشد و دستور بدهد و در ارائه طرح و تصمیم‌گیری‌هایش در جنگ مصمم باشد.

حسن باقری با آن ادب و اخلاقی که داشت و با دستورات محکمی که می‌داد، ضمن این که با آدم دوست می‌شد و با اخلاق و ادب برخورد می‌کرد وقتی دستور می‌داد واقعاً دستور نظامی و محکمی می‌داد و کوتاه هم نمی‌آمد.

من زیاد ندیدم که حسن باقری وارد جزئیات بشود اما در ترکیب و ادغام گردان‌های سپاه و ارتش ایشان نقش بسیار مهمی داشت. ایشان اول نظرات را می‌گرفت بعد می‌گفت خُب این طرح را ارائه می‌دهیم ضمن این که خودش از قبل طرحی را آماده کرده بود اما نظرات دیگران را می‌گرفت و با طرح خودش هماهنگ می‌کرد و یک طرح می‌داد. وقتی ایشان طرح را داد گفت ادغام باید به این شکل انجام بشود و از بین فرمانده گردان ارتش و فرمانده گردان سپاه یکی باید فرمانده بشود و یکی هم باید جانشین بشود صحبت ایشان این بود و از نظر ما بلامانع بود که برادرهای ارتش فرمانده بشوند.

حسن باقری نظرش این بود که فرمانده گردان فرماندهی است که قبل از این که گردان برود و عملیات انجام بدهد باید با قدم‌هایش به منطقه برود ایشان می‌گفت با پوتین‌هایش باید به آن منطقه‌ای که می‌خواهد دست بسیجی و پاسدار را به دست دشمن بدهد برود یا به عبارتی ایشان می‌گفت فرمانده گردان باید برود و قبل از این که صدای شلیک بیرون بیاید صدای عراقی‌ها را بشنود.

حسن باقری در جلسات محکم صحبت می‌کرد و می‌گفت فرمانده گردان برای ما فرقی ندارد هم برادران ارتشی و هم برادران سپاهی هر کدام باشند برای ما فرقی نمی‌کند و حتی می‌گفت تقدم با برادران ارتشی است، اما فرمانده گردان کسی است که همراه گردان تا خود هدف برود و همراه گردان باشد.

وقتی می‌بینیم که یک فرمانده در صحنه‌های مختلف تصمیماتش ساعد است و با موفقیت روبه‌رو می‌شود، پرسنل، فرماندهان و نیروهای زیر دستش خود به خود به آن فرمانده ایمان می‌آورند. لذا این ایمان به آن فرمانده است که کار می‌کند. طبیعتاً سردار حسن باقری یک همچین خصوصیتی داشت که فضا را بیشتر از آن کسانی که اطرافش بودند می‌دید و چون بیشتر از آن‌ها می‌دید لذا در صدور و اجرای دستورات یک قاطعیت خاصی داشت. ایشان با اعتماد به نفس و با تمام خصوصیتی که داشت آن دستور را صادر می‌کرد.

نقش برجسته حسن باقری در طراحی عملیات بزرگ فتح‌المبین، عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر مشخص است. نقش سردار حسن باقری برجسته تر از همه است چون تراوش فکری حسن باقری بود که یک چنین عملیات بزرگی را در ذهن ایشان به وجود آورد، البته به عنوان مشاور و کارشناس عملیاتی در کنار فرماندهی کل سپاه بود و با آن دید وسیعی که داشت، تیزبین و علاقه‌مند به ارزش‌ها و نظام اسلامی و همچنین مطیع رهبری بود.

حسن باقری از اسرایی که در عملیات‌های بستان و حصر آبادان داشتیم بازجویی کرد و اطلاعات آن‌ها را جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل کرد و در یک جمع‌بندی به عنوان یک بخشی از اطلاعات قرار داد و در طراحی عملیات از آن‌ها بهره‌برداری کرد. حسن باقری یک نیروی ورزیده و اطلاعاتی در منطقه جنوب بود، بنابراین اطلاعات را از منابع مختلف جمع‌آوری می‌کرد و در طراحی خودش به خوبی از آن‌ها استفاده می‌کرد، به اطلاعات کلان در قرارگاه کربلا و مرکزی اکتفاء نکرد به همه یگان‌ها می‌آمد و بعضی جاها به عنوان اطلاعات لشکر نقش بازی می‌کرد و وارد میدان می‌شد. حسن باقری جدا از کار اطلاعات در سازمان رزم سپاه و به خصوص ترکیب سازمان رزم سپاه و ارتش بسیار نقش داشت. من به جرأت می‌توانم بگویم مغز متفکر و خوش فکر شهید حسن باقری نقش اولیه را در مقدمات عملیات فتح‌المبین داشت.

یکی از ویژگی‌های حسن باقری همت بلند و آینده‌نگری ایشان بود. ایشان بسیار عمیق فکر می‌کرد حتی در عملیات فتح‌المبین انتهای کار را می‌دید. ایشان بلافاصله در همان آغاز عملیات فتح‌المبین پایان عملیات را به خوبی می‌دید و فکر این بود که ما نباید به دشمن فرصت بدهیم و باید عملیات بعدی را طراحی کنیم.

دومین ویژگی حسن باقری قاطعیت بود این جوان کم سن و سال که من فکر می‌کنم برادران دیگر شاید سن و سال بیشتری از ایشان داشتند اما ایشان کم نمی‌آورد و یعنی جدی تصمیم می‌گرفت، دستور و فرمان می‌داد و می‌خواست و قاطعیت به معنای یک فرمانده سپاه اسلام در ایشان جمع شده بود.

ویژگی سومی که حسن باقری داشت امید بود من خاطرم هست چه در عملیات فتح‌المبین و چه در عملیات بیت‌المقدس این جمله ایشان بود که شاید برای خود بنده چندین بار تکرار کرد. ایشان می‌گفت [حسین] همدانی مگر می‌شود خدا وعده خودش را عملی نکند، می‌شود خدا وعده بدهد و به وعده خودش عمل نکند، پیروزی ما قطعی و حتمی است. این قدر ایشان امیدوار بود و آینده‌نگری خوبی داشت همه آن چیزی که می‌گفت به نظر من براساس اطلاعات، دانش و فکر ایشان بود.

چهارم واقعاً ایمان داشت من هر موقع که احساس می‌کردم دیگر در ادامه کار ناتوان هستم به خصوص در شروع عملیات و آن مقاومت بسیار سختی که در امامزاده عباس داشتیم و دشمن واقعاً از همه طرف آتش را باز کرده بود و با واحدهای زرهی و پیاده حمله می‌کرد، برادران ما مقاومت سرسختانه‌ای داشتند و در بعضی جاها هم یک مقدار سستی ایمان در بعضی‌ها راه پیدا می‌کرد و از جمله خود بنده وقتی ایشان می‌آمد چهره، گفتار و بیان ایشان همه‌اش ایمان بود و روح بلندی که ایشان داشت برگرفته از اعتقاد، صبر و مقاومتی بود که ایشان داشت.

منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



سردار سرتیپ جانباز پاسدار، علی فضلی

در مورد بحث مدیریتی حسن باقری من فکر کنم واقعاً لطف خدا است که بعضی از افراد در این شرایط و سن کم و شاید دانش و علوم کم نظامی کارهای بزرگی را انجام می‌دهند، که بدون لطف خدا نمی‌تواند امکان‌پذیر باشد. کادرسازی، شناخت و شناسایی این مفهوم را می‌رساند که واقعاً لطف خدا بود که حسن باقری قدرت تحلیل و تجزیه، قدرت جمع‌آوری و قدرت انعکاس آن‌ها را داشت.

حسن باقری با آن شرایط سنی و با داشته‌هایی که در اختیار ایشان بود کمک بسیار مضاعفی را در سازماندهی واحدهای رزمی سپاه به عهده داشتند. همواره هم فکر می‌کرد و هم عمل می‌کرد.

خصوصیات اخلاقی شهید حسن باقری زینتی برای رزمندگان عزیز اسلام بود. با همه آن حجم کاری که بود موقع نماز وقت را به نماز می‌داد، موقع فرائض وقت را به همان فریضه خاص خودش اختصاص می‌داد. بعد که کار تمام شد برخورد خوب با اسرا را تأکید می‌کرد، این جزو ویژگی‌های بارز ایشان بود که نسبت به برخورد با اخلاق اسلامی با اسرا همواره تأکید زیادی می‌کرد. در آن زمان یکی از مبتکرین اقتدار و سازماندهی سپاه حسن باقری بود، به جایی رسانده بود که ما دیگر از سازماندهی های دسته، گروهان، تیپ، لشکر و قرارگاه عبور کرده بودیم و در آن مقطع تشکیلات

سازماندهی یک نیرو را حداقل در حد قوا سازماندهی و پیگیری می‌کردند، که حق مطلب را ادا کردند و مزدشان را هم از خدا گرفتند، چون همواره به دنبال شهادت بودند.

حسن باقری در جلسات و هماهنگی‌ها یک نقش بسیار ممتازی را ایفا می‌کرد چه از بُعد اطلاعاتی و چه از بُعد مدیریتی و هماهنگی بین یگان‌های سپاه و ارتش.

مهم‌ترین عامل موفقیت حسن باقری که شاید راجع به بسیاری از شهدا صدق کند این بود که برای توفیقات و موفقیت‌شان به عوامل مختلفی متوسل می‌شدند و اولین برنامه آن‌ها ارتباط با خدا بود. در ارتباط با خدا گام‌هایی را از دیگران جلوتر بودند چرا که از تمام وقت‌شان، کمترین وقت را می‌خوانیدند و بیشترین وقت را در خدمت به اسلام و انقلاب می‌گذاشتند.

از اهداف ارزشمند حسن باقری این بود که سپاه با اقتدار، با نظم، انضباط و سلسله مراتب تعریف شده، بتواند با قدرت هر چه تمام‌تر از اهداف عالی انقلاب پاسداری کند.

روح توکل و روح بزرگ حسن باقری و روحیات عجیبی که از خودشان بروز می‌دادند برای استحکام جبهه و حفظ پایداری کشور اهمیت داشت.

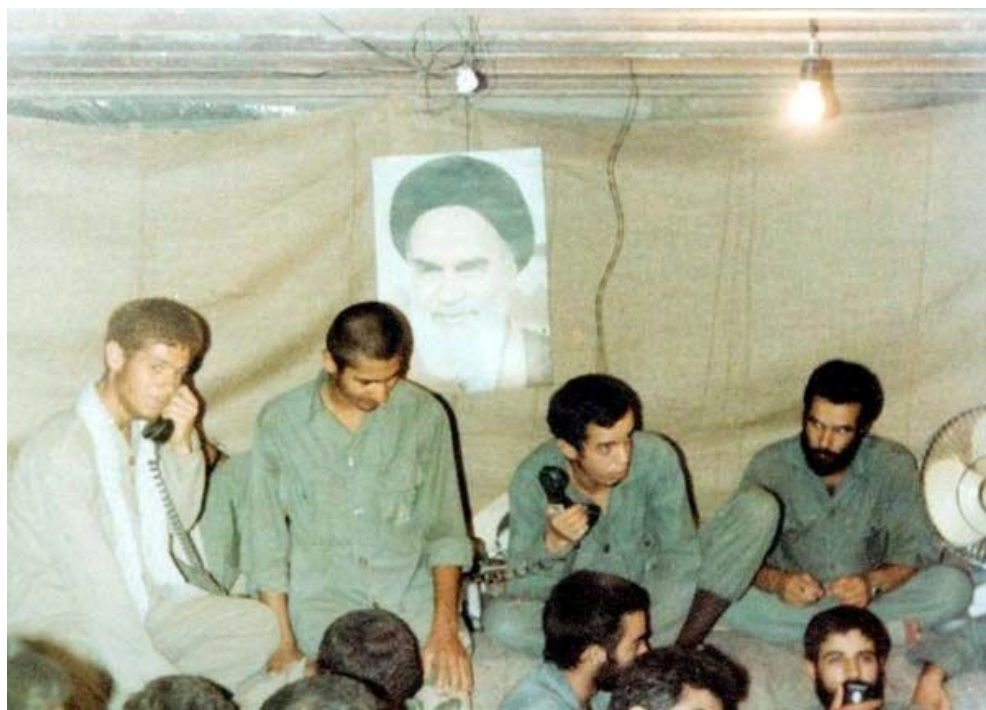
نقش شهید حسن باقری در سیر تکاملی سپاه در سازماندهی سازمان رزم سپاه مهم بود. شهید حسن باقری توجه خیلی خاصی روی امر سازماندهی و اعزام نیروها داشتند. این شهید بزرگوار نقش به سزایی در عملیات‌ها داشتند. هر کجا اسم این شهید به میان می‌آید نام او را به نیکی یاد می‌کنند که خیلی رفاقت و صمیمت از خودش نسبت به دیگران نشان داده بود، ایشان از زمان شروع جنگ تا شهادت‌شان نقش به سزایی در جنگ داشتند، علاقه زیادی به امام و ائمه (ع) داشتند و به خدا عشق می‌ورزیدند.

حسن باقری تابعیت بی‌چون و چرا از فرماندهی داشت، اگر در عملیاتی فرمانی از امام می‌رسید محال بود که اظهار نظری داشته باشد و امام را به عنوان یک شخصیت ارزشمند و برجسته‌ترین و بزرگ‌ترین مخلوقات خدا در زمان کنونی روی زمین می‌دانستند و همان‌طور که امام به بسیج عشق می‌ورزید، ایشان هم به امام عشق می‌ورزید. کار شهدا، کار عشق‌بازی با امام بود و شهدا بزرگ‌ترین و بهترین الگوها برای نسل حاضر و نسل‌های آینده هستند.

حسن باقری در خطوط مقدم جبهه قرار داشتند. یعنی این‌طوری نبود که فرماندهی و مدیریت ایشان در یک جای معین و در یک فاصله معینی از جبهه و خط مقدم

باشد. ایشان بارها و بارها خط مقدم را لمس کردند و همه اطلاعات و اخبار را از نزدیک و نقطه تماس با دشمن، راجع به آن صحبت و طراحی می‌کردند.

حسن باقری تحلیل‌های سیاسی عمیق و بلندی داشت یعنی ایشان واقعاً دارای تحلیل بود. من تصورم این بود که خیلی چیزها را در کانون کوچکی که این شهید بزرگوار درست کرده بود هم جنبه اداره سپاه، جنگ و جبهه بود و هم یک کارگاه آموزشی داشت. ای کاش شهید حسن باقری آخر جنگ شهید می‌شد. شهادت یک توفیقی بود که حیف است بگوییم شهید نمی‌شد. شهادت حق ایشان بود و چیزی کمتر از شهادت حقش نبود... منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



الله



بابا دو هفته قبل از شهادت آمد وسط اتاق، یک کاغذ سفید گذاشت و رفت روی آن ایستاد. گفت؛ محمد، سعید نگاه کنید، اگر به هر دلیلی از سمتی که دارم (آن موقع فرمانده نیروی زمینی سپاه بود) به هر دلیلی اخراجم کنند، بازنشسته بشوم یا هر چیزی دیگر، از فردا صبح یا همین الان بگویند تو هیچ کاره ای و اینجا نیا، مثل این است که انگار همین کاغذ سفید را از زیر پای من کشیده باشند بیرون. سعی کنید برای شما هم، چنین مسائلی به همین اندازه برای شما ارزش داشته باشد...

کتاب زندگی به سبک شهادر ناصر کاوه
خاطره ای از زندگی سرلشکر شهید،
حاج احمد کاظمی فرمانده نیروی زمینی سپاه

احمد کاظمی
شهید

کتاب زندگی به سبک شهادر ناصر کاوه

کتاب کسکول خند شیرین شهید

ناصر کاوه

کتاب کسکول خند شیرین شهید

ناصر کاوه

هر وقت مامان به این جا می رسید که میان پسرها و دخترها کدا مشان وجه امتیاز دیگری دارد، چهره مامان با آن صورت گرد و چشمان پر فروغش یک طور دیگری می شد می گفت: "احمد با همه شما فرق داره. اصلا وجودش با همه بچه های مردم فرق داره. احساس برکت و غرور بهم دست می ده وقتی می بینمش...."

بک بار هم تعریف می کرد که خواب دیده چهار ماهی قرمز توی رودخانه ای بودند که یکی از آن ها، بر پشتش هلالی داشت و بقیه به دنبالش می رفتند. می گفت: "آن سه ماهی شما بودید و آن ماهی که هلال بر پشتش داشت، احمد بود..."

فرمانده ارتشی به نیروهایش می گفت بروید آن را بیاورید. احمد گفت: "اگه این ۱۰۶ به دست ضد انقلاب بیفته، با آن تمام تجهیزات ما را منهدم می کنه. هر طور شده باید اونو عقب بیاریم یا منهدمش کنیم!"

تعلل سربازهای ارتشی را که دید، با جستی خودش را از پناه کناره جاده به وسط جاده انداخت و سینه خیز خودش را به جیب مسلح به ۱۰۶ رساند. تک تیرانداز ضد انقلاب تمام حرکات احمد را زیر نظر داشت. احمد خواست بلند شود و خودش را درون ماشین بیندازد که یک آن چیزی داغ تمام اعماق وجودش را سوزاند.

در همان روزهای نخست جمع کردن بچه های اصلی تیپ، احمد خودش را به نجف آباد رساند و با حاج آقا حسناتی فرمانده آن روزهای سپاه نجف آباد و آیت الله ایزدی امام جمعه نجف آباد و نماینده امام هماهنگی های اولیه را انجام داد. آیت الله ایزدی در تربیون نماز جمعه نجف آباد از تشکیل تیپ گفت و این که مردم باید همه جور تیپ را حمایت کنند. از آن روز به بعد، سیل مردم به سمت سپاه نجف آباد و ثبت نام برای حضور در تیپ شروع شد. احمد سریع به اهواز برگشت و پایگاه شهید مدنی اهواز را به عنوان مقر تیپ انتخاب کرد.

می خواست پایش را درون دمپایی بگذارد که یک آن لبه دمپایی بین دو انگشت پاهایش گیر کرد و تعادلش به هم خورد و تلوتلو خوران نقش زمین شد. صدای خنده زهرا و رویا با دیدن این صحنه، به هوا برخاست. احمد که حالا نقش زمین شده بود، با دیدن آنها خنده اش گرفت و گفت: “به من می خندین و روجک ها! الان میام بهتون میگم.”

دوید به سمت اتاق. از پله ها دو تا یکی بالا رفت و از در ایوان پرید به داخل اتاق، دنبال زهرا و رویا و هر دو را گرفت؛ یکی را به این بغل و آن یکی را طرف دیگر.

صدای خنده بچه ها و احمد در خانه پیچیده بود. مادر از این که احمد بعد از چندین ماه به خانه برگشت، خوشحال بود.

با موهای فرفری و پیراهن یقه خرگوشی و شلوار بیتلی، و آن هیکل درشت اندامش که یک سر و گردن از باقی بچه ها بلندتر بود، شده بود شاخص. موتور تریل ۴۰۰ مدل یاماها ی ژاپن، آن روزها که فقط چند نفر در نجف آباد داشتند، همه نگاه ها را قفل می کرد روی احمد. تیپش غلط انداز بود، ولی آدم متدین و بامعرفتی بود که بیشتر وقت ها، حتی لات های شهر هم می خواستند با احمد رفاقت کنند.

با پای گچ گرفته و عصا زیر بغل، لنگ لنگان از در سپاه وارد شد. یکی از پاهایش در گچ بود. به سختی و تقلا بالا آمد و نه برداشت و نه گذاشت، صاف گفت:

خیال می کنین من با یکی دو تا زخم و پای گچ گرفته می رم تو خونه می شینم و استراحت می کنم؟ من جون و زندگی مو برای اسلام می دم. از دیروز که شنغتم قراره نیرو برای جنوب اعزام کنین، با خودم گفتم احمد هر طور شده باید بری. شده سینه خیز هم باشه، میرم. ص ۶۰

بین آقای استکی، من نشستم فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که با توجه به این مسئولیتی که حضرت آقا به من دادن در فرماندهی نیروی زمینی، این نیرو خیلی کار داره و خیلی باید وقت بذارم. اگه بخوام درس بخونم، این کارم می مونه. لذا من تصمیم گرفتم که از دکتری صرف نظر کنم و وقتم رو مصروف نیروی زمینی بکنم.

آقای استکی تازه فهمید که احمد بین تکلیف و خودش، تکلیف را قبول کرد. ولایی بودن ویژگی خاص حاج احمد بود. همه ادعای تبعیت از ولایت دارند، ولی حاج احمد کاملاً گوشش به ولایت بود که رهبری چه می گویند و چه کار باید انجام بدهد.

آن روز همه چیز دست به دست هم می داد تا احمد به این سفر نرود، از خواب دیدن یکی از بچه های دفتر تا مشکلات در پرواز. اما احمد نگاهش به جای دیگری بود. به جایی که در این چند وقت او را به سمت خود می کشاند، احساسی عجیب که با هر بار حس کردن آن، حالی خوشایند به او دست می داد. می دانست آنچه را که در پی آن است، دارد به دست می آورد، اما کی و کجایش را خدا تعیین می کند. هر آن منتظر مهدی و حسین و ابراهیم بود تا او را به آغوش بکشند.

چند لحظه قبل از اینکه هواپیما در حالت فرود اضطراری قرار بگیرد، خلبان علت را به احمد خبر داد که چرخ های هواپیما به دلیل هوای ابری و مه آلود، باز نمی شود. عباس چند بار اوج گرفت تا در هوای بالاتر که رطوبت در آن دما کمتر بود، باز شدن چرخ هواپیما را امتحان کند، اما نشد که نشد.

ساعت حوالی ۹ و ۳۰ دقیقه را نشان می دهد. دیگر صدایی از هواپیما مخابره نمی شود. برج مراقبت هر چه تلاش کرد با هواپیما ارتباط برقرار کند، نتوانست. صدایی از برخورد هواپیما با زمین در ده کیلومتری ارومیه مخابره شد.

بی قرارتر از همه، قاسم بود. سال ها با احمد قرار گذاشته بودند که هر کدام زودتر رفت، برای دیگری دعا کند تا او هم بیاید. حالا احمد زودتر رفته بود. عبای رهبر و انگشتی را برای احمد گرفت. قاسم درون قبر رفت و درون گوش احمد زمزمه کرد: احمد، قرارمون یادت نره.

منبع: کتاب حاج احمد

اگر پیام شهدا را درست بشنویم
گرایش به شرق و غرب از بین ما می رود...



ما گوشمان سنگین است، این پیامها را درست نمی‌شنویم؛
اگر به ما بشنوانند این پیامها را، دیگر این گرایش به شرق و
به غرب و به دشمن و به کفر و الحاد و مانند اینها، از بین ما
رخت بر خواهد بست. این ضعفهایی که شما مشاهده
میکنید در ما، به خاطر این است که این پیام را نمی‌شنویم. ۱۳۹۷/۰۸/۱۴



کتاب کسکول خاطرات _ ناصر کاوه